

لنین



۹ مقاله درباره جنگ

شو و نیسم مرده

سوسیالیسم زنده

رزمندگان آزادی طبقه کارگر ۱۳۶۴

فهرست مطالب

مقدمه: اپورتونیسیم و جنگ ارتجاعی ایران و عراق

۱- شوونیسیم مرده - سوسیالیسم زنده

۲- بشر دوستان بورژوازی و سوسیال دمکراسی انقلابی

۳- اضمحلال انترناسیونال افلاطونی

۴- اشرعده اپورتونیسیت آلمانی پیرامون جنگ

۵- شکست حکومت خودی در جنگ امپریالیستی

۶- اوضاع سوسیال دمکراسی روسیه

۷- ارزیابی شعار صلح

۸- مسئله صلح

۹- امپریالیسم و سوسیالیسم در ایتالیا

کلیه مقالات این مجموعه از

کلیات آثار لنین جلد ۲۱ چاپ

انگلیسی، ترجمه شده اند.

Lenin.collected works.v.21

"اپورتونیسیم و جنگ ارتجاعی ایران و عراق"

شعارهای احزاب و گروه‌های سیاسی و برنامه عملشان در طی جنگ، چه آن هنگام که جنگ آغاز گردید و چه در جریان توسعه بعدی اش، تا آنجا که گسستی از خط مشی اولیه و پیش زمینه قبلی خود در موردشان بوقوع نپیو - سته در مجموع یک کلیت به هم پیوسته را تشکیل میدهد. اگر بروز جنگ ادامه سیاست است تاکتیک‌ها و تحلیل‌های احزاب و جریان‌ات هم نمی‌تواند ادامه مستقیم یک سیاست معین نباشد.

رزمندگان شماره ۷ (ارگان تئوریک سیاسی دوره جدید - ۳۱ فروردین ۶۴) طی سرمقاله‌ای تحت عنوان "از دفاع طلبی تا صلح طلبی" - به بررسی همین مطلب پرداخته و می‌نویسد:

"نقطه عزیمت اپورتونیسیم عبارت بود از حرکت در چهارچوب نظم سرمایه، حفظ دولت و نظام بورژوازی، توجیه دفاع و اتحاد با آن به هر شکل، انفعال توده در مبارزه علیه آن و در جنگ مقابله با تاکتیک پرولتاریایی، نقطه نتیجه هم همانست. نقطه عزیمت دفاع از نظم موجود در مقابله با انقلاب و جایگزینی رفرمیسم با آن و نقطه نتیجه هم همانست. این نقطه نتیجه صلح طلبی محصول بلاوا سطر دفاع طلبی میباشد" ص ۲۳ حقیقت امر آنست که در حال حاضر وظیفه عمده انقلابی عبارتست از تاکید بر خط مشی کمونیستی پرولتاریایی چه در تئوری و چه در عمل در مقابل صلح - طلبی یعنی محصول بلاوا سطر و ناگزیر دفاع طلبی و سوسیال شوونیسم عنان - گسیخته‌ای که در ابتدای بروز جنگ خود را به آشکارترین صورت ممکنه در عرصه سیاسی به نمایش درآورد و در وجود اکثریت - حزب توده و سه جهان شعار دفاع از میهن را سردا و عملاً با شرکت در ستادهای نظامی - سیاسی بورژوازی ثابت کرده‌اند. بطوریکه پیش از جنگ نه انقلاب بلکه دنباله روی و تبعیت از سیاست سرمایه را تعقیب مینمود و در طی جنگ هم طبیعتاً می‌بایست به میهن پرستی بورژوازی روی آورد. این احزاب جنگ ارتجاعی را انقلابی، ضد امپریالیستی و مترقیانه در جهت ادامه "انقلاب بهمن ماه ۵۷" و جنگی دفاعی قلمداد کردند. بدین ترتیب آنها با کتمان واقعیات اساسی پیرامون

جنگ حاضر، ریشه های آن در منافع امپریالیسم و بورژوازی حاکم بردوکشور و با رجوع به تئوری اپورتونیستی تقسیم جنگها از جهت ماهیتشان به تهاجمی و تدافعی - یعنی جا بجا کردن مضمون با شکل به فریب توده ها پرداخته و شرکت در جنگ ارتجاعی را امری مشروع، برحق و عادلانه جلوه دادند. سائریستها، آندسته کسانی که امروزه توسط ح-ک-ا، نمایندگی میشوند (اعم از سائریستها، رزمندگان ۳۴، ۳۵ و...) در آن زمان پرچم دفاع و تشکیل "جبهه انقلابی دفاع" در مقابل "تهاجم" عراق به ایران را پیش نهادند. هرچه آنها کوشیدند در زیر لوای خط متمایزی خود را از شوونیسم جدا نشان دهند حقایق غیر قابل انکار ریگانگی سیاست آنها را به اثبات رسانید. بخصوص آنکه همین مدعیان که پرچم کمونیسم کاذبی را برافراشته بودند، بیشتر از هر چیز آنجا که فریادهای بی مایه و سفسطه جویانه خود را علی الظاهر علیه شوونیسم سر می دادند تمام انرژی خود را علیه تاکتیک کمونیستی متمرکز ساختند و با عبارت پردازیهای ترسکی مایانه، پیرامون خدمتگذاری شعار "تبدیل جنگ ارتجاعی به انقلاب" در بارگاه "امپریالیسم" و "بو-رژوازی انحصاری" حقیقتا معلوم داشتند در همان جایی ایستاده اند که توده ایها، سه جهانی ها و اکثریتی ها در لباس عبارت پرداززی پرطمطراق آنچه از نظر مخفی می گشت همانا یگانه شیوه انقلابی برونرفت از جنگ، یعنی تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی بود! چه میزان احتجاج به خرج داده شد تا بشیوه داویدها تاکتیک تبدیل را که معنایی جز خواست شکست حکومت خودی در جنگ نمی توانست داشته باشد، تاکتیکی "روسی" و یا تاکتیکی مربوط به "جنگ امپریالیستی" و "آنا رشیستی" (باز هم به شیوه داوید-پلخانف) بخوانند! تا در پناه آن هر کس را که خواستار چنین تبدیلی بود "آنا رشیست" و یا "آنا رکوپا سیفیست" معرفی نمایند. آنها بر این حقیقت که:

"در جریان یک جنگ ارتجاعی، طبقه انقلابی نمی تواند

خواستی جز شکست حکومت خودی داشته باشد."

(مجموعه حاضر - مقاله پنجم)

یعنی این حکم عام مارکسیسم لنینیسم بدینوسیله پرده می افکندند و در عوض بطور همزمان هم به نظریه " جنگ تحمیلی" و " جنگ دوجبهه‌ای" توسل می جستند. استدلال نمونه‌وار حزب کمونیست ایران چکیده ایسن سانتریسم را در خود جمع نموده است.

اگر ترترسکی می گفت خواست تبدیل جنگ به انقلاب و شکست طلبی " گذشت بیجا و بی معنی و مطلقاً غیر قابل توجیه در قبال روش سوسیال پیا - تریوتیسم می باشد که سمت گیری بسوی خسران کمتر" (همانجا) می کند، آنها با کشف بورژوازی انحصاری، با قائل شدن " محصول قیام بودن جمهوری اسلامی" اگرچه " علیرغم قیام" و (نه بر ضد قیام) با خالق جبهه دوم درو - غینبی بنام " جبهه انقلابی دفاع" که وجود واقعی اش را در " بسیج - مستضعفین" متجلی ساخته بود یعنی با پیش گرفتن و تکرار ردیالانه ترین و عوام فریبانه ترین دلایل ارتجاعی، انقلابیون کمونیست را آثار شیست میخواندند و آنها را در ردیف و همسو و همدست با ضدانقلاب امپریالیستی می نمایانند (رک - بسوی سوسیالیسم - دوره قدیم، شماره ۳ مقالات جنگ تئوری و تئوری جنگ و بیانیه پیرامون بیانیه تهاجم رژیم عراق و وظایف ما). طفره رفتن از تعیین ماهیت جنگ و انتساب "تهاجم" به رژیم عراق به منظور توجیه " دفاع انقلابی" در برابر آن، قائل شدن به دوجنگ و دوجبهه بر علیه عراق و... عکس برگردان ساده جنگ تحمیلی" رژیم جمهوری اسلامی" بود: سیاست بورژوازی پنهان ساختن علل و ریشه های طبقاتی و ماهیت جنگ و در عوض تقسیم جنگ ها به "تهاجمی و تدافعی" را ایجاب مینمود! فقط بدینوسیله ممکن بود توده ها را فریفت و بمیدان جنگ کشانید تا در راه منافع آزمندان سرمایه جانفشانی کنند. جنگ ما دفاعی است به ما تهاجم شده است! همه این توجیهات از زمره جمله پردازی بمنظور استتار اپورتونیسم و شوونیسم اند!

" حزب کمونیست " سانتریست که با " افتخار" اسناد استثنائی دشمنی خود با تانک و پروتری و انقلابی در اثنای جنگ ارتجاعی راه نوز هم منتشر میسازد به عنوان مدارک مارکسیسم انقلابی (بحوان تروتسکسیم!) تکرار می کند، در مقابل چند درخواست رفرمیستی به تشکیل جبهه انقلابی

دفاع، که چیزی حرهمکاری با ستادهای جنگی سرمایه و دولت نیستن در داد، اگر چه بورژوازی ایران در آن هنگام آنقدر نوکران و چاکران شوونیست داشت که نیازی به اسفاده مستقیم از این جبهه و قبول شرایطش احساس نمی کرد: وظایف تفسیم شده بود در این تقسیم وظایف سانتریسیم می بایست گمراهی کارگران و انقلابیون و مبارزه علیه کمونیستها یعنی طرفداران تبدیل جنگ به انقلاب را به مدد جنگ دو ~~جبهه~~ ^{جبهه} و آنتی آکسیونیسیم خویش تکمیل کند آنها هم در حالیکه آنها را به آنا رشیسم متهم میساخت!

سانتریسیم حزبی مکمل شوونیسم و سرپوش آن بود که اعلام میکرد "تهاجم عراق" با هدف "تحکیم حاکمیت امریکا بر منطقه خلیج" و "جایگزینسن ساختن جمهوری اسلامی" که "بیش از پیش ظرفیت سرکوب انقلاب ایران را از دست میدهد" با "نمایندگان مستقیم و فعال بورژوازی انحصاری ایران" و "امپریالیسم امریکا" (اپوزیسیون امپریالیستی!!) "بطور خاص" می باشد.

آنها می نویسند:

آنچه برای ما حائز اهمیت است اینست که اعمال قهراز دوسو، چه در قبال پرولتاریای انقلابی و توده های زحمت کش و چه در برخورد با حکومت "بی کفایت" بورژوازی (جمهوری اسلامی رامی گوید!) قدم به قدم به مثابه ادامه منطقی سیاست امپریالیسم برای اعاده اوضاع پیش از انقلاب عملا طرح می گشت. سرکوب انقلاب و جایگزینی حکومت اینک بیش از پیش تنها جمی از "خارج" (خارج از مجموعه نیروهای سیاسی فعال در درون کشور) را برای امپریالیسم امری متناسب و مطلوب میساخت و جنگ ایران و عراق در ادامه چنین برخوردی به حکومت و همچنین انقلاب و... " (حزب کمونیست ایران. پیرامون بیانیه تنهاجم رژیم عراق و وظایف ما) گروه و تاکیدات دوخطی از ما. آنها ادامه میدهند که بایستی برای مبارزه بر ضد جنگ این دو مطلب را به

موازات هم در نظر گرفت که "مهاجمین" می خواهند حکومت کنونی را جایگزین کنند و انقلاب را هم سرکوب سازند. بنا بر این طرح جبهه‌ای برای دفاع از انقلاب ب بر علیه عراق مهاجم ارائه می‌دهند. این جبهه باید در حالیکه در چهارچوب فرمیسم خود را محصور کرده برای حفظ شرایط از تبدیل به یک حکومت بورژوازی انحصاری و نمایندگان مستقیم آن وارد عمل شود و از انقلاب (فرمیسم) هم دفاع کند. و خواستار "دفاع" در مقابل "مهاجمین" است! کرشمه بازی و لفاظی بالاخره مفهوم خود را آشکار می‌سازد و برای ما می‌داند که "کمونیست‌ها" باید با کسانی بجنگد که :

«صرفاً مبارزه با رژیم کنونی را تبلیغ می‌کنند (بله! دفاع را تبلیغ نمی‌کنند، بلکه انقلاب را تبلیغ می‌کنند و به مردم دروغ نمی‌گویند) و جنگ عراق (البته! جنگ عراق، تنها جم‌عراق و نه جنگ ارتجاعی ایران و عراق!) و سیاست‌هایی که بوسیله آن دنبال می‌شود (یعنی علیه رژیم جمهوری اسلامی! شوونیست چقدر در لفاظیه حرف می‌زند!) نادیده می‌گیرند (نباید برای سرنگونی و شکست حکومت خودی مبارزه کرد! دفاع هم باید کرد و از "جایگزینی" جلوگیری نمود!) قاطعانه مبارزه نمایند" (همان بانیه حزب کمونیست. کروش‌ها و تاکیدات از ماست).

سانتریست‌ها "قاطعانه" علیه کسانی که صرفاً به انقلاب اندیشیدند و در این راه مبارزه کردند، جنگیدند. شما به قطعنامه و بیانیه خود عمل کردید! این تنها بخشی از بانیه "حزب... است که تا به حال هم فعالانه به آن تحقق می‌بخشند. در جنگ ارتجاعی نباید صرفاً مبارزه با رژیم خودی نمود باید دفاع کرد و از جایگزینی جلوگیری جلوگیری کرد. دفاع طلبان جزئی که به این نحو در زمره وظایف پراهمیت خود "قاطعیت" علیه کمونیسم را شاخص کرده‌اند، نه تنها با برنامه مشخصشان این ضدیت را دنبال کرده‌اند بلکه در عمل هم - با مبارزه علیه جناح انقلاب زیرلوی آنتی آکسیونیسم، مبارزه علیه آکسیونهای انقلابی برهبری کمونیست‌ها و دعوت به انفعال و پاسیفیسم مبرهن ساختند، هدفی جز اختفای شوونیسم ندارند. این جایگاه واقعی همه دفاع طلبان بوده و هست: یکی به بهانه "راه رشد... دیگری به بهانه بورژوازی مستقل - ضدامپریالیستی و سومی (ح-ک-ا) حکومت نه‌مطلوب امپریالیسم و جنگ به منظور جایگزینی

را درست به همین مقصود تراشیدند! النین درباره آن کسانی که همانند حزب
روی عبارت لم داده و فریادی میزنند دنیا بدصرفا علیه جمهوری اسلامی و دولت
بورژوازی جنگید بلکه باید در مقابل مهاجمین ایستادگی کرد و نباید "کاری"
کرد که بورژوازی و دولت "خودی" را به شکست بکشاند نوشت:

" این نمونه‌ای است از آن عبارت پردازی های پرطمطراقی که
ترتسکی همیشه بمددشان اپورتونیسیم را توجیه میکند. مبارزه انقلابی
بر علیه جنگ، که اینهمه قهرمانان انترناسیونال دوم درباره اش جار و
جنجال راه انداخته اند گرچه معنای آکسیون انقلابی بر علیه حکومت
خودی در اثنای جنگ گرفته نشود، چیزی جز یک ادعای پوچ و بی معنی
نخواهد بود. درک این مطلب احتیاج به تفکر چندانی ندارد. آکسیون
انقلابی علیه حکومت خودی در اثنای جنگ بدون تردید، نه فقط
خواست شکست حکومت خودی بلکه واقعا به معنی تسهیل چنیسمن
شکستی نیز هست." (مقاله پنجم)

ولی حزب کمونیست با عدم مطلوبیت حزب جمهوری اسلامی و رژیم کنونی"
و تقاضای دفاع در مقابل مهاجمین فی الواقع مطلوبیت جمهوری اسلامی
را برای پرولتاریا در مقابل بورژوازی انحصاری توجیه میکند و "صرفا"، مبارزه
با آراگناه نا بخشودنی می شمارد. آنها شیادانه کمونیسم را به همدستی و
همراهی با "امپریالیسم" و "بورژوازی انحصاری" متهم می سازند و درست
به شیوه ترتسکیستی یگانگی خود با سوسیال شوونیسم را پنهان میدانند.
بی سبب نیست که همواره و همیشه سمت اصلی حمله حزب (و البته به همراه
همه شوونیستها) طرفداران تبدیل جنگ به انقلاب بوده اند. در برررسی
نزدیکتر معلوم میشود که سانتریسیم حزبی در مفهوم واقعی خود به سوسیال شوو-
نیسم خدمت کرده است: دفاع طلبی حزبی حتی در مستقل ترین جبهه های
"دفاعی" فقط سوسیال شوونیسم استتار شده است. همان سوسیال شوو-
نیستی که برای دفاع و برای گمراه ساختن مردم:

"تهییج توده ها بوسیله نمونه های تاریخی پیروزمند مقاومت توده ای به
رهبری کمونیستها (نمونه هایی چون ویتنام، کره، آلبانی و...)"

(حزب کمونیست ایران. آنها جم عراق و وظایف ما)

را توصیه میکند. در جنگ ارتجاعی نمونه های مقاومت! و انقلاب نوده ای و جنگ انقلابی را برای "تهییج" بکار گرفتن حقیقتاً هم فقط از عهدہ سانتریستہا بر میآید، جمهوری اسلامی هر ماہ با چنین نمونه های بی بہ تحریک نوده ها پرداختہ و این توصیه را بکار بسته است! و برنامہ عوام فریبانہ شما را اجرا میکند! اما در این فاصلہ اوضاع دگرگون شدہ است. چنانکہ بیانہ سازمان ما در فروردین ۶۴ توضیح داد در فاصلہ چند سالہ اخیر بیش از پیش نوده ها (علیرغم نمونہ های تاریخی- تهییجی) بہ این موضوع کہ جنگ برضد منافع آنها و جنگی ارتجاعی است پی میبرند. بیانہ ما بدرستی تذکر میدہد:

"خودویژگی وضع فعلی، خودویژگی معینی را در وظایف تاکتیکی ما ایجاب میکند. خودویژگی وضع فعلی عبارتست از چرخش در روحیہ تودہ ها از دفاع طلبی بہ صلح طلبی. متناسب با این تقسیر دمسازی اپورتونیستی نیز تحولاتی یافته است" (بیانہ رزمندگان آزادی... فروردین ۶۴)

بہ عبارت دیگر اپورتونیسم دفاع طلب کہ دیگر نمیتواند تودہ ها را بہ شیوہ قبلی منفی د و ماہیت ارتجاعی جنگ را پنهان سازد و در برابر خود با ^{توجہ خاصی} وسیع مردم روبروست کہ آشکارا بہ عمق فقر و مسکنت و سیہ روزی رانندہ شدہ و بطور فزاینده ای احساسات انقلابی بر علیہ جنگ نشان میدهند کہ بر حسب وضع خود این احساسات را بہ طرز مبہم و صلح طلبانہ ای متجلی ساخته اند، دیگر ناگزیر با یداد دفاع طلبی دست بکشند و با دمسازی اپورتونیستی بسہ صلح طلبی "بی خطر" روی آورد. در این شرایط کہ در مقابل امواج رو بہ گسترش نارضایتی عمومی، فقر و درماندگی و فلاکت میلیونہا کارگرو زحمت کش، سرکوب و کشتار و تالان ہر روزہ ہر دو دولت محارب از مردم حتی سران جمهوری اسلامی ہم پرچم "صلح خواهی" را بلند کردہ اند (وچہ کسی باقی ماندہ کہ این پرچم را بلند نکردہ باشد؟!) اپورتونیستہا ہم بدنبال بورژوازی و در دمسازی با روحیات تودہ ها صلح طلب شدہ اند. دفاع طلبان و شوہ - نیستہا دیروزی یکسرہ جای خود را بہ صلح طلبان امروز دادہ اند.

شوونیستہای علنی اکثریتی ہا، تودہ ایہا... و کوچک ابدالہای دیگر بورژوازی خوب میدانند چہ میکنند! آنها ہما نظور کہ در دفاع طلبی شوونیسی خود از آن کارگر یا دہقانی کہ ندانستہ و از روی عدم آگاہی میگفت "بسہ

کشورش تنها جم شده است" متما یزند یعنی آگاهانه چنین احساساتی را به خدمت منافع سرمایه درمیا ورندموضوع را بطه جنگ و دولت و طبقه حاکمه را از چشم مردم می انداختند، همانطور هم در صلح طلبی خود توده را نسبت به اساسی ترس مسائل عینی جنگ و انقلاب، ناگزیری انقلاب جهت برون رفت از جنگ ارتجاعی و برقراری صلح دمکراتیک میفریبند، آنها میگویند:

"جنگ با بدبی درنگ قطع گردد! مردم صلح میخواهند! صلح کنید!"

(اکثریت. تراکت پخش شده در تهران فروردین ۶۴)

برای مواجه ساختن این چرخش خود آنها مدعی انداز سال ۶۱ بدینسو — ماهیت جنگ عوض شده است. خروش چفییستها که در پی تامین منافع بورژوازی و وابستگی به امپریالیسم شوروی هستند از وقتی در رقابت بین المللی موقعیت شوروی در ایران تضعیف شده و خود آنها در منازعات درونی بورژوازی درست مثل لیبرالها از طرف "رهبر عالیقدر و مبارز دماپریا — لیستی امام خمینی و جمهوری دمکراتیک و مترقی اسلامی" مورد بی مهری و حمله واقع شدند، ناگهان کشف کردند که جمهوری اسلامی حکومت "کلان سرمایه داران و کلان زمینداران" میباشد! ولی البته از سال ۶۱ به بعد و آنها از همین بورژوازی مطالبه صلح میکنند! آنها به دولت گوشزد میکنند که زنگ خطر واقعی را که "دیگر" عراق نیست بشنوند: "خطر" مردمند و باید علیه آنها به سلاح صلح طلبی توسل جوئید! جنگ بطرز مهارنا پذیری به وسیله تشدید و تحریک انقلاب تبدیل گردیده است. مصائب ناشی از آن و جزء مکمل سیاسی اش سرکوب و خفقان فزاینده، که در تمام طول جنگ علیه دشمن داخلی بورژوازی، پرولتاریا و توده انقلابی وحشیانه تروشدیدتر بکار بسته شده نمیتوانست کار را به اینجا نکشاند. روحیه عمومی مردم تنفرا از جنگ کنونی میباشد. این تنفرو بیزاری خود را در طلب پایان جنگ نمایان میسازند. این تنفرا سا سا در میلیونها کارگرو زحمتکش انگیزه شده بلاواسطه و خود بخودی به درک ریشه ها و راه رهایی حقیقی از جنگ ارتجاعی منجر نمی شود. در عین حال همین جنگ یک سلسله شرایط، خصوصیت، تمایلات و گرایشها تراپیدار ساخته که خود را بصورت تک جوشهای انقلابی بویژه در سالهای ۶۴-۶۲ نمایش داد. این تک جوشها حقانیت پرچم تبدیل جنگ به انقلاب را برای هر کس

که قادر به اندیشیدن است اثبات کرد و پیش از همه به بورژوازی که نعره -
کشان این مبارزات را طبق معمول به توطئه ابرقدرتها، ضد انقلاب و...!"
منسوب داشت ثابت نمود که مفهوم تک جوشهای انقلابی را در دل روحیه
صلح طلبی میفهمد، وقتی که تاکید میکند:

"همه اینها برای براندازی جمهوری اسلامی میکوشند!" بورژوازی نه تنها
"صلح" را نداد بلکه بدقت شرایط آنرا هم طرح کرده و اضافه میکند "تا
بر آوردن شرایط ما برای صلح میجنگیم!"، وظیفه خروشچفیهستها عبارت
از آنست که این براندازی را متوقف و به هرنحوشده روحیات توده را در
چهارچوب بی زیان مطالبه صلح اسیر سازند. آنها پی برده اند که تناقضات
و تضادهای کنونی در نظام سیاسی - اقتصادی حاکم بر ایران در وضع کنونی
به چنان گسیختگی دچار خواهد گردید و خشم انقلابی توده ها در سیر توسعه
خود و تحت رهبری انقلابی کمونیستی به آن درجه ای خواهد رسید که منافع
بورژوازی و امپریالیسم منجمله "جناحهای دوران دیش هیئت حاکمه -
بورژوازی" و امپریالیسم شوروی نیز در معرض مخاطره خواهد افتاد. بدین
جهت وظیفه شان عبارت میشود از آنکه نظم کنونی را با تغییراتی محفوظ
دارند. کاری که هر لیبرال، هر حزب لیبرالی اعم از آنکه در اپوزیسیون باشد
یا نباشد، اعم از آنکه مجاهدین باشد یا بختیارو امینی... دنبال میکند، و البته
در انطباق و وابستگی با دیگر امپریالیستها! شعار صلح خواهی خروشچفیهستها
و همه اپوزیسیون بورژوازی شعار فریب توده با اکاذیب پیرامون امکان صلح
در شرایط سرمایه داری و امپریالیسم و ارتجاع حاکم بر ایران است. ولی هر
کس که به اندازه سرسوزنی با واقعیت تماس حاصل کرده باشد این راهم
میداند که "صلح" مذکور، صلحی بمنظور تحکیم موقعیت و پیشبرد منافع امپریا -
لیسم و بورژوازی در مقابل رقبا و در جدال ~~سیاست~~ ^{سیاست} و در عین حال برای حفظ
بنیادهای نظام کنونی! آیا کسی میتواند انکار کند که دولت عراق هنوز هم
توسط شوروی بطور عمده تسلیح میشود و دولت ایران عمدتاً به بلوک غرب
وابسته است و اینکه در هر دو کشور رقبا بر سر کسب امتیازات و توسعه پیوندهای
دیپلماتیک - مالی دولتی رقابت سرسختانه ای را پیش میبرند!

شعار صلح، طلب صلح از بورژوازی، تبدیل جنبش ضد جنگ ارتجاعی به

صلح خواهی معصومانه از دولت سرمایه داری یعنی بی خطر کردن ایمن
جنبش وممانعت از تبدیل آن به انقلاب و اسارت آن در دست منافع این یا
آن فراکسیون ضد انقلابی بورژوازی و در اتحاد امپریالیستی خواه دراپسو -
زیسیون باشند و خواه نباشند.

میهن پرستان دیروزی به همین سبب صلح طلبان امروزی شده اند. فقط
یک صلح وجود دارد که به نفع توده هاست وریشه های این جنگ ارتجاعی
رامیسوزانند یعنی منافع حاکم بر جنگ و سیاست ناشی از آن رانا بود میکند و
آن انقلابست. فقط از یک راه میتوان به جنگ ارتجاعی کنونی پایان داد و
آن تصرف قدرت سیاسی توسط مردم و سرنگونی بورژوازی و درهم خرد کردن
ماشین دولتی آنست. برای آنکه بتوان این جنگ را به نفع توده ها پایان
بخشید هیچ راهی به جز قراردادن یگانه راه خروج از جنگ ارتجاعی یعنی
جنگ داخلی و انقلاب وجود ندارد و کارگران از لحاظ طبقاتی آگاه میباید
در این راه جهت این تبدیل بکوشند. تنها میهن پرستان جانباخته دیروزی
صلح طلب نشده اند. آنتی آکسیونیستهای آنتی انارشیسیم دیروزی هم که
در عصر انفعال و پاسفیسمنکیت با خود در وجود ام. ک. و بر بستر انحلال -
طلبی توانستند جبهه انقلابی دفاع را به "حزب کمونیست ایران" ارتقاء
دهند امروز شعار طنپین افکن "قطع جنگ بی درنگ اعلام باید گردد!" را سر
داده اند به اندازه ای که خاوری و فرخ نگهداروبنی صدرو مسعود رجوی ها
میدانند چه میگویند، عمیقا به مفهوم جنگ کنونی و منافع آن واقفند هما نطور
هم حکمت ها و مهتدی ها میدانند وقتی کسانی دوسال یا بیشتر خواستار "قطع
بیدرنگ!" جنگ و اعلام آن هستند از چه کسی این تقاضا دارند! جنگ را
دولتها میرانند. جنگ ارتجاعی کنونی جنگ میان دو دولت سرمایه داری
و بسته به امپریالیسم میباید. جنگ بر سر منافع بورژوازی و امپریالیسم، بر
ضد انقلاب و به خاطر تجدید تقسیم قدرت در این منطقه در عین تحکیم ضد -
انقلاب است. اینکه جنگ بتواند به چنین نتیجه ای منجر شود یا نه، این به
برنامه، قدرت و عمل انقلابیون کمونیست در رهبری توده مردم مربوط است.
از لحاظ عینی تنها راه مبارزه علیه چنین پروسه ای، علیه چنین جنگی از میان
بردن سیاست حاکم بر این دو کشور یعنی انقلاب و سرنگونی دولت بورژوازی

خودی در هر یک مییابد. ولی امکان ندارد که حقایق به این اندازه روشن از چشم حکمت‌ها و مهندسی‌ها افتاده باشد. بویژه آنکه در اوج اعتراضات توده‌ای در زمانیکه مردم عملا و البته بدون هیچ‌گونه اجازة قبلی از سانس‌ریسته‌های دفاع طلب دست به مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و با شعار سرنگونی آن زدند. اگرچه تک جوش، اگرچه پراکنده، اگرچه با فواصل نامناسب و از آن طلب صلح نکردند، حزب کمونیست از صدای خود دوباره علیه "آنا رشیسته‌های" طالب تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی "اسناد" کهنه اپورتونیسم حزبی" را میخواندند و چاپ و انتشار میدهد. نباید صرفا علیه جمهوری اسلامی جنگید و غیره و غیره! اما در طی هفت ساله اخیر با وجوه متمم سیاست‌شونویستی و بورژوازی‌آشنایی یافته‌ایم و اینرا هم به خوبی میدانیم که وقتی در هنگام برآمدن جوش انقلابی کسانی یافت میشوند (که همراه جمهوری اسلامی) فریاد می‌کشند: تبدیل جنگ به انقلاب "همسوئی با امپریالیسم و بورژوازی انحصاری" است، بنفع و برای چه طبقه‌ای عملا حنجره خود را میدهند.

"قطع بیدرنگ جنگ" و بخصوص "علام" آن، خواست لیبرالیسم و خروشچفیس، همان خواست فراکسیون بورژوازی مییابد. آنها همه وانمود میکنند که جنگ ادامه سیاست بورژوازی و توسط دولت و برخاسته از متن شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه ایران و منطقه نیست. آنها جنگ را به اراده این یا آن دسته سیاستمداران منسوب میدارند و میگویند: اگر شما مردم به حکومت اراده صلح طلبانه خود را تحمیل کنید آنگاه مجبور به صلح خواهید شد! حتی پاره‌ای که با بررسی میدانند جنگ به چه مفهوم است و نهایتا وادار شده اند به ارتجاعی بودن جنگ اعتراف کنند (آیا ممکن بود دیگری حتی به این مسئله هم اعتراف نکنند؟) راه خروج را با صلح طلبی نشانه میگیرند! النیسن دقیقا در همین مورد بود که گفت:

"تائید شعرا صلح و تکرار آن به معنی تشویق لفاظیهای دهن‌پرکن (بدتر از آن لفاظیهای ریاکارانه) عبارت پردازان مفلوک در فریب مردم با این توهم است که گویا دول موجود و طبقات حاکم کنونی قادرند "بدون" درس گرفتن از یک سلسله انقلابات (و یا اینکه بدون برانداختن شدن) صلحی مطلوب و باب میل دمکراسی و طبقه کارگر اعطاء

نمایند. هیچ فریب و نیرنگی این گونه به چشم کارگران خاک نمی‌پاشد و آنان را با یک ایده گمراه کننده تریپیرامون فقدان تضاد عمیق ما بین سرمایه داری و سوسیالیسم آغشته نمی‌سازد و بردگی سرمایه داری را نمی‌آراید. خیر! ما با پیدا ز علاقمندی به صلح جهت تفهیم این مسأله به توده‌ها استفا ده کنیم که منافع مورد نظرشان بدون رخ دادن یک رشته انقلابات قابل حصول نخواهد بود. (مقاله هشتم - مسئله جنگ)

صلح طلبان حزبی هم از قماش مذکورند! بیانیه سازمان ما در این مورد گوشزد نمود که :

" شما بدون بر انداختن قدرت و حکومت سرمایه و گرفتن قدرت در دست خود و برقراری دمکراسی انقلابی پرولتری نخواهید توانست از جنگ ارتجاعی خارج شوید نمیتوانید صلح دمکراتیک و غیرتحمیلی را به چنگ آورید! ما با ید توده ها را با این حقیقت رودر رو سازیم که به جنگ نمیتوان طبق دلخواه و میل خاتمه داد. نمیتوان طبق اراده و تصمیم یکی از طرفین شعله جنگ را خاموش ساخت! همان طرفهایی که برای سیاست و منافع می‌که دنبال می‌نمایند حاضرند میلیونها تن را به خاک و خون بنشانند و سرکوب و کشتار نمایند، چه در عراق و چه در ایران. جنگ را با بیطرفی و بی تفاوتی و حتی با فرار از جبهه‌ها و... نمی‌توان به پایان رسانید. تقاضای صلح (و از آنهم مضحک تر قطع بیدرنگ جنگ!!) از حکومت‌های جنگ افروز سرمایه هیچ ثمری نخواهد داشت! این آرزوها پوچ اند. اگر چه ممکن است با پاک نیتی هم بیان شوند! جنگ کنونی را فقط کارگران و زحمتکشان میتوانند به صلح دمکراتیک منجر سازند و برای اینکار باید حکومت خود را مستقر سازند."

(بیانیه رزمندگان - فروردین ۶۴)

" حزب کمونیست " هنوز هم هراس جایگزینی بورژوازی انحصاری را دامن میزند تا تلویحاً نشان دهد که با ید از تبدیل نامتعارفی به متعارفی جلوگیری کرد. بعلاوه محورا صلی را در تبلیغات و سیاست آن این موضوع تشکیل میدهد که وضع بعد از جنگ برای مبارزه پرولتاریا مساعدتر است از این و صلح بِنفع پرولتاریاست، استدلالی سرتاپا عوامفریبانه و لیبرالی که مستقیماً از " گنجینه

سنا شناس " ترسکیسم به عاریت گرفته شده است. او مانند همه اپورتو-
 تونیستها تقاضای " قطع جنگ " را از چنین حکومتی می نماید و گاه به گاه
 در حالیکه چند شعار دمکراتیک و کلماتی پیرامون انقلاب بر زبان میراند
 (همان ویژگی سانتریسم) باز هم محورا اصلی را همین شعار قرار داده است :
قطع بیدرنگ جنگ یعنی حفظ وضع موجود! تبدیل شعارهای دمکراتیک به
 جزء فرعی و کمکی شعار " قطع بیدرنگ جنگ " اعلام باید گردد " همان
 تابعیت از فرمیسم و چاشنی کردن چند شعار کوچک و بزرگ انقلابی به یک
 شعار اصلی اپورتونیستی است. و این کاریست که " ح. ک. ا. " در طی سالهای
 اخیر در آن گوی سبقت را بر بوده است. این جز فرمیسم محض نیست. بیانیه
 سازمان ما به همین خاطر تذکر میدهد :

" بایستی به پرولتاریا و عناصر انقلابی آن توضیح دهیم آن کس که فعلا -
 لیت خود را محدود به خواستهایی از دولتهای بورژوازی در مورد عقد
 پیمان صلح " یا " آشکارا ساختن اراده ملت ها نسبت به صلح به همراه
 این یا آن خواست فرمیستی می نماید در عمل به پرتگاه فرمیسم
 می غلتد، " چرا که مسئله جنگ از نظر عینی فقط بطور انقلابی مطرح و قابل
 حل است " (بیانیه رزمندگان ... فروردین ۶۴)

در این گیرودار است که تبلیغات آنتی آکسیونیسم در حزب کمونیست رواج
 می یابد. آنتی آکسیونیسم بدیل کامل آکسیونیسم انقلابی یعنی وسیله عدم
 شرکت و رهبری کمونیستها در فعالیت واقعی و عینی انقلابی علیه جنگ
 است. حزب کمونیست که از یک طرف توهمات و روحیات پاشیفیستی صلح
 طلبی و " بیدرنگ " قطع کردن جنگ و " اعلام " آن را از سوی دولت " غیر
 متعارفی " (و فاقد " کفایت ") دان میزند از طرف دیگر در بحبوحه آکسیونهای
 انقلابی توده ای از آنتی آکسیونیسم همان آنتی آکسیونیسم که در سالهای
 ۶۰-۵۷-۱-م-ک " را به عنوان محفل بی مقدار منفعلمین متما یز ساختن یاد
 میکند. بدیهی است که بدون عمل انقلابی، بدون شرکت آگاهانه، سازمان
 یافته و با خط مشی روشن در مبارزه انقلابی توده ای و هدایت و ارتقاء آن
 کلامی از مبارزه بر ضد جنگ نمی تواند در بین باشد. برپیشانی درهم تنیده
 " قطع بیدرنگ جنگ " و آنتی آکسیونیسم فقط انفعال هم توده ها و هم

انقلابیون شاخص مییابد. فقط تاکتیک کمونیستی آن:

"تاکتیک دیگری که داغ لیبرالی برپیشانی ندارد. از بیخ و بن با تاکتیک پیشین مابینت دارد، تاکتیکی است که نقطه عزیمتش را برگسست قطعی از همه کوششهایی که شرکت جستن در جنگ را توجیه میکنند (ویا آنکه تقاضای صلح را از حکومتها می نمایند - رزمندگان) و بر هدایت عملی سیاست تبلیغ و تدارک و آکسیون انقلابی و بهره برداری تام و تمام از معضلات و گره گاههای جنگ، بر علیه دولت‌های خود قرار داده است.

(مقاله چهارم)

خواست قطع جنگ، خواست صلح است، خواستی که انقلاب و با عمل (آکسیون) انقلابی بیگانه مییابد، نه آنکه چنین "قطع طلبانی" (یعنی صلح طلبانی که به جای "صلح" کلمه "قطع" را به کار میبرند) یا آکسیون مخالفند، نه! آنها با آکسیون انقلابی با شرکت در چنین آکسیونهایی برنامه ریزی برای هدایت و سازماندهی آنها و تبدیل این امر به یک وظیفه اساسی مخالفند. آنها با کمال میل از آکسیون به منظور ایجاد "مجمع عمومی" طرفداری میکنند. اگرچه در این راه هم بندرت - اما از آکسیون انقلابی، از شرکت در آن از این که سازمانهای تشکیلاتی را موظف به چنین شرکت و ارتقائی بنمایند بشدت اجتناب میکنند: زیرا نه به این آکسیونها و نه به ضرورت ارتقاء آنها اعتقاد دارند. همه این تئوری زیر عنوان "آنتی آکسیونیسیم" و در حقیقت بر علیه مبارزه انقلابی بر میخیزد. همانطور که با شعار قطع جنگ به انهدام روحیه انقلابی توده میپردازد، سانتریسیم که دم از انقلاب میزند با عمل (آکسیون) انقلابی علیه جنگ از همان ابتدا و تا کنون ضدیت داشته است (این قاعده فقط در مورد کومله - سازمان کردستان "حزب" صادق نیست که آنهم تاریخ و علل دیگری دارد. همانطور که مبارزه در جنبش خلق کرد بر وجود "حزب کمونیست" هم مقدم بوده است و دلایل متمایزی دارد) موضع سانتریسیم و کمونیست در این مورد درست در مقابل یکدیگر قرار دارند:

"سوسیال دمکراتهای انقلابی پیشاهنگ آگاه و روشن پرولتاریا با امعان نظر و دقت این احساسات توده را مورد مطالعه قرار میدهند تا از این جنگ و جوشهای فزاینده توده‌ها در راه صلح، بهره برداری نکنند

هدف آنان از این چنین کاری صیانت از تویی مبتذل صلح "دمکراتیک" در تحت حاکمیت سرمایه داری و یا امید بستن به بشر دوستان و دولت مردان بورژوازی نیست بلکه هدف آنها سازمان دادن این احساسات مبهم انقلابی و روشن ساختن ذهن توده ها با آوردن هزاران فاکت از سیاستهای قبل از جنگ و با اتکا به تجربه و احساسات خود توده ها است، آنان بطور سیستماتیک و پیگیر و با عزمی راسخ نیاز به آکسیون انقلابی توده ای بر علیه بورژوازی و دولت های خودی را به مثابه تنه راه بسوی دمکراسی و سوسیالیسم نشان میدهند. "لنین مقاله دوم

هنگامیکه این احساسات به درجات ابتکار عمل انقلابی نضج یافته اند، توده ها و آنهم بویژه پرولتاریا از هر طرف علیه این جنگ ارتجاعی خیزش و برآمد نمودند و در مواردی تا خلق سلاح مزدوران و درگیری مسلحانه میان مردم بی خانمان و درمانده با عمال رژیم کشیده شده است، سخن از "آنتی آکسیوننیزم" همان تصنیف قدیمی بورژوازی، همان "گرایش اصولی" بیشتر نیست، هر لیبرال با هوشی طرفدار این گرایش "اصولی" میباشند. واقعیات در مورد "ح-ک-ا" هم یکسانی عملی-سیاسی مواضع آن با همه اپورتونیست های صلح طلب و "قطع" طلب و لیبرال های مدافع "زنده باد صلح! زنده باد آزادی" را بر ملا میکند. سخن لنین در مورد صلح طلبان و قطع طلبان در مورد ح.ک.ا. نیز، اگر چه غیر مستقیم، صادق است:

"همه جا بین اپورتونیستها و حکومتها بر سر پرگویی پیرامون صلح بطور مستقیم یا غیر مستقیم تفاهم وجود داشته است و این مسئله تنها منحصر به آلمان نمی باشد. دیپلوماسی ممکن است این موضوع را پنهان کند، ولی جنایت بر ملا خواهد شد!" (مقاله هفتم)

این واقعیت غیر قابل استتار است، اما آیا کمونیستها در قبال روحیه صلح طلبی توده ها همان برخوردی را دارند که در قبال "هیران آگاه؟ مسلما خیر ما حق نداریم نسبت به این خواست بی اعتنا باشیم. بررسی نشان میدهد که چنین خواستی از سوی توده بمعنای آغاز ناامیدی و بی اطمینانی و تنفر او از حکومت و بورژوازی خودی است. اما شعاریش و انقلابی نمی تواند و نباید در سطح گرایش خود بخودی توده باقی بماند. چنین باقیی به معنای

تنزل به سیاست بورژوازی است. لنین تشریح کرد که درک کمونیستی از صلح طلبی به چه معناست :

"آیا این بدین معناست که سوسیالیستها میتوانند به خواست صلح که از جانب توده های انبوه مردم سرداده میشود بی تفاوت بمانند؟ بهیچ وجه شعارهای پیشاهنگ از نظر طبقاتی آگاه کارگران یک چیز است و حال آنکه مطالبات خودبخودی توده های یک چیز بکلی متفاوت دیگر. تمایل صلح خواهی یکی از مهمترین علائم بروز آغازه های یاس از دروغهای بورژوازی پیرامون "جنگ رها بی" و "دفاع از میهن" و ترهات دیگری از این دست را بطور وضوح نشان میدهد. این علائم با دیدمورد دقیق ترین توجهات سوسیالیستها واقع شوند. باید کلیه کوششها را جهت بهره گیری از این تمایل مردم به صلح به کار انداخت و اما چگونه باید از این تمایل بهره برداری کرد؟"

(مقاله هشتم)

نه با تأیید و تکرار شعار صلح و قطع جنگ بلکه با نشان دادن راه انقلاب و عدم امکان صلح در شرایط سرمایه داری به نفع توده ها! موضوع مرکزی و اصلی فعالیت کلیه کمونیستها انقلابی در اوضاع کنونی ایران عبارتست از پیشبرد انقلاب و تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی بر اساس نمونه های زنده و مشخص توده ای، بسط آنها و ارتقاء آنها. مرکز ثقل فعالیت کمونیستها بایستی به تبدیل جنگ ارتجاعی به انقلاب (یعنی جنگ داخلی) منتقل شده و بآبهره-جویی از همه موارد مشخص و روحیات موجود توده ها، راه انقلاب، دمکراسی و سوسیالیسم را هموار سازند. نمونه های انقلابی را تعمیم دهند و شعارهای انقلابی را در ارتباط با جنگ انقلابی علیه جنگ ارتجاعی به میان توده ببرند. کمیته ها و سازمانهای کمونیستی این وظیفه را میباید در دستور قرار دهند و تربیت سیاسی طبقه را حول این مرکز ثقل پیش ببرند و بدینوسیله علیه همه جهان بورژوازی، همه احزاب ریز و درشت اپوزیسیونی و غیر اپوزیسیونی سرمایه، همه اپورتونیستهائی که خواه صریح و خواه بطور پوشیده به سرمایه خدمت میکنند و مستقیم و غیر مستقیم سیاست آنرا عملی میسازند، انقلاب را پیش ببرند. آکسیون توده ای انقلابی را ترویج و سازماندهی کنند و شعار کمونیستها

را در پیشاپیش آن راهنما سازند.

"تبدیل (جنگ به انقلاب) از انکشاف یک رشته پدیده های متفاوت، جوانب، کیفیات، خصلتها و عوارض جنگ امپریالیستی (وهرجنگ ارتجاعی) بیرون میزند." (لنین مقاله پنجم - پراوترازماست)

انکشاف آکسیونها و مبارزات واقعی توده ای بسوی جنگ داخلی و تدارک آگاهانه آن: اینست وظیفه مرکزی و اصلی در قبال جنگ، اینست ادامه سیاست پرولتاریا در قبال جنگ. بیانیه سازمان ما نوشت:

بدین ترتیب کمونیستها با ایستی مرکز ثقل فعالیت خود - کلیه فعالیت های ترویجی، تبلیغی و سازماندهی را حول تاکتیک در قبال جنگ و راه خروج از آن و برنامه کمونیستی در میان پرولتاریا قرار دهند. ما نه تنها میباید در مبارزات موجود ضد جنگ و صلح طلبانه شرکت جوئیم، بل بسا صبر و حوصله تمام به توده ها نشان دهیم صلح دمکراتیک بدون سرنگونی حکومت سرمایه عملی نخواهد شد. . . . کمونیستها ی متشکل "کمیته های کمونیستی" در عین رهبری فعالیت عام کمونیستی مرکز ثقل فعالیت کنونی خود را در مبارزه بر علیه جنگ و به منظور تبدیل جنگ به انقلاب غلبه بر روحیه پامپسیسم و فرمیسم و ارائه راه انقلاب و صلح دمکراتیک به طبقه کارگر و توده ها میگذارند. . . . آن اشکال مبارزاتی که کمیته ها بدان توسل میجویند تنها تبلیغات بلکه سازماندهی آکسیونها و ارتقا سطح جنبش خود بخودی، اعتصاب اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را شامل میگردد. . . .

. . . قرار دادن مرکز ثقل تربیت سیاسی طبقه کارگر در جنگ و مسئله تبدیل آن به انقلاب، آن راهی را که برای ارتقا پرولتاریا به رهبر انقلاب ضروریست هموارتر میسازد. . . . "بیانیه رزمندگان فروردین ۶۴ بدون سازماندهی آکسیونها و ارتقا سطح جنبش خود بخودی ضد جنگ بر اساس سیاست کمونیستی و بدون تدارک واقعی عملی برای انقلاب، بدون گسترش سازمان و فعالیت کمونیستی نه تنها بر اساس عام بلکه همچنین با در نظر داشت این مرکز ثقل هیچ سخنی از مبارزه واقعی کمونیستی انقلابی در شرایط کنونی در بین نخواهد بود. این همان چیزی است که به ما به وجه تکمیلی سیاست ک. ک. *

" شیوه عملی طرح مسئله اکنون اینست: کمک به رشد و گسترش عمل انقلابی علیه بورژوازی و حکومت خودی یا ممانعت، کند کردن و خاموش ساختن روحیات انقلابی " مقاله ششم - لنین

تمام کوشش اپورتونیستها در صلح طلبی ایشان متوجه شق دوم است. برای خنثی ساختن و غلبه بر آن که در زیر نام دروغین کمونیسم، پافیسیم و آنتیسم - آکسیونیسم، صلح خواهی از بورژوازی را توسعه میدهد با بدعیه اپورتونیسم بیرحمانه جنگید و در عمل، سیاستی انقلابی را دنبال کرد!

آذرماه ۶۴

رزمندگان آزادی طبقه کارگر

" کمیته کردستان "

" شونیسم مرده و سوسیالیسم زنده "

طی چندین دهه سوسیال دمکراسی آلمان برای سوسیال دمکراتهای روسیه بمراتب بیشتر الگو سرمشق بود، تا برای سوسیال دمکراتهای هر جای دیگر دنیا. بنا بر این بدیهی است که ارائه نظری روشن بینانه و نقادانه پیرامون سوسیال پارتیاریزم یا شونیسم " سوسیالیستی " بدون تعیین دقیق ترین تلقی از سوسیال دمکراسی آلمان غیر ممکن است. باید روشن ساخت گذشته این سوسیال دمکراسی چگونه بوده؟ وضعیت فعلی آن چگونه است؟

و آینده آن چگونه خواهد بود؟ پاسخ نخستین سوال را میتوان در یکی از جزوات کارل کائوتسکی تحت عنوان *Der Weg zur Macht* یافت. این جزوه در سال ۱۹۰۹ نوشته شده و به بسیاری از زبانهای اروپایی ترجمه گردیده است. جزوه مذکور کا ملترین شرح وظایف را برای سوسیال دمکراتها در عصر حاضر در بردارد. این جزوه برای سوسیال دمکراتها آلمان بویژه بسیار نافع و ارزشمند است (البته از لحاظ تعهدی که در آن سپرده اند) آنچه که بیش از پیش بر اهمیت جزوه افزوده، اینست که این جزوه از خامه برجسته ترین نویسنده انترناسیونال دوم تراوش نموده است. بهمین جهت مسامحانه تر و به تفصیل بیشتری به رساله مورد بحث خواهیم پرداخت. چنین کاری اکنون از این جهت نافع است که به ایده های فراموش شده جزوه اغلب بدیده ایده هایی منسوخ و از رده خارج گشته نگریسته میشود.

سوسیال دمکراسی (همانگونه که از مفهوم نخستین جمله جزوه بر میآید) بمعنی " یک حزب انقلابی " است. آنهمه فقط بمفهومى که از انقلابی بودن یک موتور بخارا استتباط میگردد بلکه " همچنین با این اعتبار " انقلابی است که طالب کسب قدرت برای پرولتاریا و یا عبارت دیگر طالب دکتا توری پرولتاریاست. کائوتسکی ضمن تمسخر " شکاکان انقلاب " چنین مینویسد: " در هر جنبش و قیام مهمی البته باید احتمال شکست هم در نظر گرفته شود. قبل از جنگ تنها یک ابله میتواند پیروزی اش را کا ملامسجل و قطعی بداند."

بهر حال رد امکان پیروزی " خیانتی است آشکاره آرمان ما "، او در باره رابطه انقلاب و جنگ میگوید: " انقلاب هم در جریان جنگ و هم در پایان

جنگ ممکن است وقوع یابد. ولی تعیین لحظه دقیقی که انقلاب در نتیجه رشد و تشدید تضادهای طبقاتی واقع خواهد شد، غیر ممکن است. ولی این را با اطمینان کامل بگویم انقلابی که از جنگ ناشی میشود، در بحبویه جنگ و یا بلافاصله پس از تمام وقوع خواهد یافت، هیچ چیز مبتذل تراژتئوری "گذار مسالمت آمیزه سوسیالیسم وجود ندارد". وی سپس میافزاید "هیچ چیزنا درست تر از این ایده وجود ندارد که شناخت ضرورت اقتصادی با عث تضعیف اراده میشود... و اراده بمعنی تمایل بمبارزه در درجه اول بالارزش مبارزه، و در وحله دوم با احساس قدرت و در درجه سوم با قدرت واقعی تعیین میشود! وقتی Vorwärts تلویحا در صدبرآمد که از مقدمه مشهور انگلس بر مبارزه طبقاتی در فرانسه بهره برداری اپورتونیستی نمایید، انگلس برآشفته شد. و هرگونه فرض را دایر بر اینکه او "ستاینده مبارزه قانونی بهر قیمت بوده است" انتسابی شرم آور خواند. کائوتسکی در ادامه میافزاید: "ما دلایل کافی در دست داریم" که "به مرحله کشاکش برس قدرت دولتی وارد میشویم"، اینکه چنین مبارزه ای چنددهه ممکن است به درازا بکشد، مسئله ای است که از هم اکنون بر ما روشن نیست. اما این مبارزه با احتمال قوی قدرت پایی چشمگیر و قابل ملاحظه پرولتاریا را در آینده نزدیک در پی خواهد داشت". کائوتسکی در ادامه اعلام میکند: عوامل انقلاب در حال رشدند، در انتخابات ۱۸۹۵ آلمان، از ده میلیون رای دهنده، شش میلیون نفرش پرولتاریا و سه میلیون ونیمش مالکیت خصوصی داشتند. در سال ۱۹۰۷ این نسبتها بترتیب به ۳۰٪ و ۱/۶ میلیون نفر تغییر یافت.

با فرارسیدن غلیان انقلابی این میزان رشد با سرعت فوق العاده ای بالا خواهد رفت، از شدت تضادهای طبقاتی نه تنها کاسته نخواهد شد، برعکس بر شدت آنها افزوده خواهد شد، قیمتها بالا رفته، رقابتها ای امپریالیستی شدت مییابند، همه اینها نشانه آنند که "عصر نوین انقلاب نزدیک میشود". افزایش سرسام آور مالیاتها "که سالیان متمادی تنها آلترنا تیوا انقلاب به حساب میامد و جنگ می انجامید، پس از دوره صلح مسلح اهمیتش را بمثابه یگانه آلترنا تیوا انقلاب از دست داد". کائوتسکی ادامه میدهد "ما در آستانه یک جنگ شوم جهانی هستیم" و "جنگ بمعنی انقلاب است"...

انگلش در سال ۱۸۹۱ حق داشت از وقوع یک انقلاب پیش رس در آلمان بترسد. ولی "از آن زمان تا بحال وضع بسیار متفاوت کرده" پرولتاریا دیگر نمی تواند از انقلاب پیش رس سخن بگوید. (تا کیدا زکا ئوتسکی) خرده بورژوازی یکلی غیر قابل اعتماد است و بیش از همیشه با پرولتاریا خصومت میورزد. مع الوصف همین خرده بورژوازی در دوران بحران "این قابلیت را دارا میا شده که سیل وار و در گروههای انبوه بسوی پرولتاریا روی آورد." مهم اینست که سوسیال دمکراسی "تزلزل نا پذیر، استوار، پیگیر و غیر قابل سازش باقی بماند". از آنچه گفته معلوم میشود که بی شک بیک دوران انقلاب بی پانها ده ایم.

این بود آنچه که کا ئوتسکی در گذشته بس دوریا بعبارت دقیق تر در پینچ سال پیش نوشت، چنین بود وضعیت سوسیال دمکراسی آلمان یا به بیان دیگر این بود آنچه که وعده شده بود و این بود آن سوسیال دمکراسی در خور احترام.

و اما حال نگاهی به آثار فعلی کا ئوتسکی بیاندازیم. ما در زیر یکسی از مشهورترین گفته های او را که در مقاله "سوسیال دمکراسی در زمان جنگ" نوشته شده میا وریم:

"حزب ما تا بحال بیشتر همش را به نحوه جلوگیری از جنگ معطوف داشته است و جز در مواردنا در دربارها شیوه برخوردمان در زمان جنگ صحبتی بسه میان نیا ورده است" (نیوزیت شماره امورخه دوم اکتبر ۱۹۱۴) هرگز در آستانه وقوع یک جنگ سابقه نداشته، دولت تا این حد تیر و مند و احزاب تا این درجه ضعیف باشند... زمان جنگ برای جروبحتهای سیاسی از هر زمان دیگرنا مناسب تر است... مسئله عملی روز عبا رتست از: مسئله پیروزی یا شکست کشور خودی. "آیا در بین احزاب کشورهای متحارب میتوانند در زمینه آکسیون ضد جنگ تفاهمی بوجود آید؟ این مسئله هنوز عملا آزمایش نشده." ما همواره بر سر امکان پذیر بودن آن با هم در جدال هستیم..... اختلاف سوسیالیستها فرانسوی و آلمانی "اختلافی بر سر اصول نیست" (زیرا هر دو از میهنشان دفاع میکنند)... "سوسیال دمکراتهای کلیه کشورها بیک نسبت حق دارند و ملزم اند که در دفاع از میهنشان شرکت نمایند. هیچ

ملتی با این خاطر حق سرزنش ملتهای دیگر را ندارد " ... " آیا انترناسیو -
نال به ورشکستگی افتاده است؟ " " آیا حزب (سوسیال دمکرات) از دفاع
مستقیم از اصول حزبیش دست شسته است؟ " (سولات مرینگ در همان شماره)
و اما " این تصورات تباهی است " ... ابتدا جایی برای اینگونه بدبینیها
وجود ندارد ... اختلافات ریشه دار نیستند ... وحدت اصول حفظ خواهد
شد ... سرپیچی از قوانین ولو بمیزان محدودیکه مطبوعات حزبیمان دنبال
میکنند، در زیر شمشیر داماکلس قوانین ضد سوسیالیستی جزو ویژگی‌های
دفاع از اصول حزبی هیچ تعبیر دیگری ندارد .

ما عمداً به ذکر نقل قولها از منبع اصلیشان مبادرت ورزیدیم، زیرا باور
کردن نوشته شدن این گونه مطالب امری دشوار بود. یافت شدن چنین
ترهات بی سروته‌ای در ادبیات (اگر از ارتدادی پرده نشاءت نگیرد)
تحریف شرم آور واقعیت با این صورت طفره نفرت انگیز برای پوشاندن
عدول آشکار از سوسیالیسم بطور اعم و تصمیمات انترناسیونال که دقیقاً با ملحوظ
داشتن احتمال وقوع جنگی نظیر جنگ فعلی اروپا و با تفاق آراء تصویب
گردید (مانند تصمیمات متخذه در اشتوتگارت و بال) بطور اخص امری دشوار
است! اگرچه جنگ اروپا از بسیاری جهات با یک کشتار "کوچک" و ساده
ضدیهود تفاوت دارد، با اینهمه دلایل "سوسیالیستها" در توجیه شرکت در
جنگ اروپا از هر حیث با استدلالات "دمکراتیک" که در توجیه کشتار ضدیهود
آورده میشوند مطابقت دارند. برخورد جدی با این استدلالات کاتوتسکی
و یا هر کوشش جهت تحلیل آنها توهین بخواننده بود. زیرا دلایلی که به
نفع کشتار بیان شده اند حاجتی به تحلیل ندارند. ولی بهرحال اشاره کوتاه
و گذرایی به این استدلالات جهت رسواساختن نویسندگانشان در انظار
کارگران واجد آگاهی طبقاتی خالی از فایده نخواهد بود .

خواننده میپرسد: چه شد که رهبر پیشتر از انترناسیونال دوم به یک چنین
فلاکتی افتاد، و چه شد شخصی که زمانی از نظراتی که در ابتدای مقاله شرحشان
آمد دفاع مینمود به چنین منجلابی فرو غلطید، منجلابی که از هارتدای بسی
ننگین تر است؟ پاسخ ما به آنان اینست: برای کسانی که نا آگاهانسه
میبندارند هیچ چیز غیر عادی واقع نشده و "اغماض" "فراموش کردن" در نظر

شان مشکل نمی باشد یعنی از دیدگاه مرتدانه به مسئله مینگرند. درک این موضوع ممکن نیست، ولی آنانکه واقعا و از مصمم قلب به سوسیالیسم ایمان دارند و به نظرات مطروحه در ابتدای این مقاله معتقدند، از شنیدن جمله "به پیش (Vorwärts) مرده است" (اصطلاح مارتف در پاریس گولوس و مرگ کا ئوتسکی حیرت نخواهند کرد. و رشکستگی سیاسی افراد در نقاط عطف تاریخی امری نادر نیست. کا ئوتسکی با وجود خدمات بزرگی که انجام داده است، هرگز در زمره کسانی نبوده که در بحرانهای بزرگ بی درنگ موضع مارکسیستی رزمنده ای اتخاذ کند (نوساناتش را در مسئله میلرا نیسم بخاطر بیاورید). انگلس در سال ۱۸۹۱ نوشت: ما در عصری بسر می بریم که "گلوله اول را شما آقایان بورژوا، شلیک می کنید!" و باین ترتیب به بهترین وجهی استفاده انقلابیون از امکانات قانونی بورژوازی در دوران باصلاح رشد شدید و فزاینده مسالمت آمیز را مورد دفاع قرار داد. ایده انگلس در این باره همانند بلور روشن بود. و گفت ما کارگران بلحاظ طبقاتی آگاه گلوله دوم را شلیک خواهیم کرد، و حال که بورژوازی پایه های قانونیتی (امکانات قانونی فعالیت) را که خود نهاده درهم شکسته است، نفع ما در اینست که جای آراء را با گلوله عوض نمایم (یعنی وارد جنگ داخلی شویم). در سال ۱۹۰۹ وقتی که کا ئوتسکی اعلام داشت که اکنون انقلاب در اروپا نمیتواند زودرس باشد و جنگ یعنی انقلاب، کلیه سوسیال دمکراتهای انقلابی با او هم آوا بودند. ولی دهه های "مسالمت آمیز" بدون برجای گذاشتن اثرات خود سپری نشده اند. این دوره ضرورتا در کلیه کشورها به نضج اپورتو - نیسم انجام میدویند و گرایش در میان پارلمانتاریست، اتحادیه های کارگری ژورنالیستها و سایر "رهبران" مسلط گردید. هیچ کشور اروپایی یافت نمیشد که بنحوی از انحاء میدان کارزار طولانی و سختی بر علیه اپورتونیزم نبوده باشد. اپورتونیزم به شیوه های گوناگون از حمایت بورژوازی که میکوشد پرتولتاریا را فاسد و تضعیف نماید برخوردار است. پانزده سال پیش کا ئوتسکی خود خواه، در آغا زجدال برنشتین با مارکسیسم نوشت: اگر اپورتونیزم از یک روحیه بیک جریان بدل شود، آنگاه انشعاب امری اجتناب ناپذیر خواهد شد. ایسکرای کهنه که بنیانگذار حزب سوسیال دمکرات

طبقه کارگردار روسیه بود، طی مقاله‌ای در دومین شماره خود در سال ۱۹۰۱ تحت عنوان " در آستانه قرن بیستم " نوشت: طبقه انقلابی قرن بیستم مانند طبقه انقلابی قرن هیجدهم یعنی بورژوازی، مونتانی‌ها و ژیروندنها- ی خود را با خود همراه دارد.

جنگ اروپا یک بحران سترگ تاریخی و سرآغاز عصر نوینی است. جنگ مانند هر بحران دیگر تضادهای عمیق‌تری در ریشه دارد. ریشه‌های آن را باید به نمایش گذاشت، کلیه پرده‌های تزویر و ریا را از هم درید، کلیه تعهدات را مردود و تمام مراجع منحن و پوسیده را بی اعتبار ساخت. (ضمناً اینها در زمره نتایج و اثرات سودمند و مترقی هر بحران انقلابی هستند که طرفداران کودن " تکامل مسالمت آمیز " قادر بفهم آن نیستند) " انترناسیونال دوم در طول بیست و پنج سال یا چهل و پنج سال موجودیت خود (برحسب اینکه مبنی را سال ۱۸۷۰ یا ۱۸۸۹ بگیریم) توانست کار فوق العاده پر اهمیت و گرانبهای بسط و نفوذ سوسیالیسم را تحقق بخشد و با سازماندهی و تدارکات اساسی و بنیادی نیروهای سوسیالیستی، نقش تاریخی اش را ایفا کند. ولی اکنون دوره اش بسر رسیده و به سرانجام رسیده است. و بی‌شک از آنچه فون کلاک باشد، توسط اپورتونیسیم مغلوب شده است. بگذارید مردگان، مردگان نشان را بگور بسپارند. بگذارید عوام مل تهی مغز (اگر نوکران توطئه‌گرونیست‌ها و اپورتونیسیت‌ها نیستند.) به وظیفه متحد نمودن و اندروالد و سمپات با کائوتسکی و هاروز سرگرم باشند، توگویی که با ایوان ایوانوویچ دیگر روبرو هستیم که ایوان نیکوفریچ را " غازنر " نامید و دوستا- نش با و اصرار میکردند که با دشمنش کار را یکسره کند. انترناسیونال به معنی نشستن بر روی همان صندلیها و نوشتن قطعنامه‌های ریاکارانه و عوام فریبانه از طرف کسانی که انترناسیونالیزم واقعی را در وجود سوسیال- لیستهای آلمان متجلی میدانند نیست، همان کسانی که دعوت بورژوازی آلمان برای بگلوله بستن کارگران فرانسه و دعوت سوسیالیستهای فرانسوی را جهت تیراندازی بسوی کارگران آلمان توجیه میکنند. انترناسیونال عبارت است از گردهم آیی (اولاً ایدئولوژیک و سپس در فرصت مناسب تشکیلاتی) افرادی که در این روزهای سخت عملاً قادرند به دفاع از انترناسیونالیزم

سوسیالیستی بپردازند، یعنی کسانی که نیروهایشان را گرد آورند و "گلوله دوم را بسوی دولتها و طبقات حاکمه میهن خویش شلیک کنند"، این یک کار ساده نیست بلکه تدارک گسترده و فداکاریهای بزرگ را میطلبد و با شکست‌ها همراه خواهد بود. بهمین دلیل چنین کاری یک وظیفه سهل و آسان نیست و تحققش تنها درگرو همراهی و همگامی کلیه شیفتگان اجرای این وظیفه می‌باشد. یعنی کسانی که درعین حال هیچ پروائی از گسست کامل از شوونیستها و مداخله‌های شوونیسم ندارند.

کسانی نظیر پانه کوک بیش از هر کس دیگر در راه تجدید حیات یک انترناسیونال واقعی، و نه ریاکارانه، سوسیالیستی و نه شوونیستی کوشش میکنند. پانه کوک طی مقاله‌ای تحت عنوان "اضمحلال انترناسیونال" نوشت: "اگر رهبران بخاطر رفع اختلافاتشان گردهم آیند، این گردهم‌آیی ابدی ارزشی ندارد".

بگذارید صریحا این واقعیت را بگویم که در هر صورت جنگ ما را به چنین کاری (تشکیل انترناسیونال واقعی سوسیالیستی) وادار خواهد ساخت. اگر این کار فردا تحقق پیدا نکرد، روزهای بعد از آن تحقق می‌یابد. در حال حاضر سه جریان در درون سوسیال دمکراسی وجود دارد. (۱) شوونیستها که قاطعانه از یک سیاست اپورتونیستی پیروی می‌کنند. (۲) مخالفین پیگیر اپورتونیسم که حالیه در کلیه کشورها موفق شده‌اند صدایشان را بگوش همگان برسانند (اپورتونیستها اکثر این افراد را از میدان بدر کرده‌اند، ما "ارتشهای شکست خورده سریعاً درس میگیرند") و قادرند فعالیت انقلابی را در راستای جنگ داخلی هدایت کنند. (۳) دستجات گنج سرومتزلزلی که هم‌اکنون در پی اپورتونیستها روانند و تلاشهای ریاکارانه در توجیه اپورتو-نیسم، که اغلب هم آنرا به شیوه‌ای علمی و با استفاده از روش مارکسیستی و از این قبیل انجام میدهند، ضربه‌های سنگینی را بر پیکر پرولتاریا وارد می‌سازند! برخی از عناصر جریان سوم را میتوان نجات داد و به آغوش سوسیالیسم بازشان گرداند. اما این کار تنها با اتخاذ سیاستی بغایت قاطع، با گسست و بریدن از جریان قبلی و از همه عناصر و جریان‌هایی که حاضرند به‌رای دادن به اعتبارات جنگی، "دفاع از میهن" و "تبعیت از قوانین

زمان جنگ " را توجیه نمایند. تمایلی که تنها به ابراز قانونی راضی است و جنگ داخلی را رد میکند، میسر میآید. تنها کسانی که واقعا از چینی سیاستی تبعیت میکنند میتوانند انترناسیونال سوسیالیستی را بنا گذارند.

ما هم به نوبه خود با شاخه روسیه کمیته مرکزی و عناصری پیشرو جنبش طبقه کارگردسنت پترزبورگ تماس حاصل کرده و به تبادل نظر پرداخته و متقاعد شده ایم که بر سر این نکات عمده توافق نظر داریم و ما بمثابه نویسندگان هیئت تحریریه بنام حزب اعلام کنیم که هدایت این سیاست فقط از طریق فعالیت حزبی و کار سوسیال دمکراتیک میسر میآید.

ایده انشعاب در جنبش سوسیال دمکراسی آلمان ممکن است بدلیل " غیر عادی بودنش " برای خیلی ها، وحشت انگیز باشد. ولی موقعیت عینی می رود که بمانشان دهد که وقوع غیر عادی هم امکان پذیر است (سرانجام آکسلرود و کائوتسکی در آخرین نشست بوری انترناسیونال سوسیالیستی در سال ۱۹۱۴ اعلام داشتند که به اعجاز معتقد نیستند و به همین جهت بوقوع معجزه جنگ در اروپا نیز ایمان ندارند!) و یا شاید شاهد تلاشی در دنیا که سازمانی باشیم که زمانی سوسیال دمکراسی آلمان نامیده میشد. در نتیجه میخواهیم به آن دسته از افراد که هنوز " اعتماد " به سوسیال دمکراسی (پیشین) بر ذهنشان سنگینی میکند خاطر نشان سازم که کسانی هم که با ما پاره ای اختلافات را داشته اند، دیگر بضرورت چنین انشعابی متقاعد شده اند. نبیهوده نیست که مارتف در گولوس نوشت: (به پیش مرده). سوسیال دمکراسی ای که صریحا از مبارزه طبقاتی سر باز میزند، چه بهتر که به واقعیات موجود گردن گذارد یعنی موقتا در تشکیلاتش را بسته و ارگانهایش را تعطیل نماید " گولوس سخنان پلخانف را که در یکی از گزارشهایش آمده نقل میکند: " من مخالف پروپاقرص انشعابات هستم ولی اگر قرار باشد اصول فدای وحدت سازمانی گردد، در این صورت انشعاب بروحدهت قلبی رجحان دارد. " پلخانف وقتی که به رادیکالهای آلمانی میپردازد، با همان چوبی که آنها را میزند خود را نمیزند. این یکی از خصایص بارز فردی اوست. ما در طول متجاوز از ده سال آشنائی با رادیکالیسم پلخانف در تئوری و

اپورتونیسماش در عمل کا ملاخو گرفته ایم . ولی اگر حتی اشخاص واجدچنین
" خصلت‌های عجیب وغریبی " هم پیرامون انشعاب درآلمان صحبت
میدارند، این دیگر از حکمت‌های زمانه است .

سوسیال دمکرات شماره ۳۵
۱۲ دسامبر ۱۹۱۴

" بشردوستان بورژوازی و سوسیال دمکراسی انقلابی "

اکنون میست نشریه ای که پیرا ن میلیونرها مطلب مینویسد، در رابطه با جنگ خط بسیار آموزنده ای را دنبال میکند. نمایندگان سرمایه نضج یافته در کهن ترین و ثروتمندترین کشور به خاطر جنگ اشک تمساح میریزند و لاینقطع خواست صلح را جار میزنند. سوسیال دمکراتهایی که همگام با اپورتونیستها و کاتوتسکی میپندارند که برنامه سوسیالیستی عبارتست از تبلیغ صلح، در صورتیکه نشریه اکنون میست را مطالعه کنند به دلیل این اشتباه خودپی خواهانند. برد. پی خواهند برد. نشریه اکنون میست را مطالعه کنند به دلیل این اشتباه برنامه ای بورژوا - پافیسیتی است. رویای صلح بدون عمل انقلابی تنها وحشت از جنگ را میرساند و کوچکترین وجه اشتراکی با سوسیالیسم ندارد.

از این گذشته جانبداری نشریه اکنون میست از صلح دقیقاً به علت وحشتی است که از انقلاب دارد. فی المثل شماره ۱۳ فوریه ۱۹۱۵ حاوی عبارات زیرین است: " بشردوستان اظهار امیدواری میکنند که استقرار صلح کاهش قوا در مقیاس وسیع و در سطح بین المللی را در پی خواهد داشت. ولی آنان که میدانند گردانندگان واقعی دیپلوماسی اروپا چه کسانی هستند، در این باره توهمی ندارند. " چشم اندازی که پیش روست، چشم انداز انقلابات خونین، جنگهای شدید بین کارسرمایه و بین توده ها و طبقات حاکمه قاره اروپا است. "

در شماره ۲۷ مارس ۱۹۱۵ این نشریه، ما با زهم به ابراز علاقه به صلحی برخوردار می کنیم که گویا آزادی ملیتها و قس علیهذا را همانگونه که " سر ادوارد گری " وعده داده تضمین خواهد کرد. روزنامه میگوید هرآینه این امید جا مه عمل بخودنپوشد جنگ " به یک هرج و مرج انقلابی خواهد انجامید که معلوم نیست، نقطه آغازش کجا و فرجامش چه خواهد بود. "

میلیونرهای پافیسیت بریتانیایی از پیروان کاتوتسکی و سوسیال - لیستهایی نظیر او که فریاد دای صلح شان به آسمان بلند است، درک بهتر و ژرفتری از سیاستهای روز دارند. بورژوازی بیش از هر کس این را میداند که دم زدن از صلح دمکراتیک ما دام که نیروهای کهن... واقعاً ما دمپیلو - ماسی را در کف دارند و ما دام که از طبقه سرمایه داران خلع ید به عمل نیامده

چیزی جزیک خیالپردازی پوچ و احمقانه نیست. ثانیاً بورژوازی با ارزیابی هوشمندانه اش از این چشم انداز "انقلابات خونین" و "هرج و مرج انقلابی" را نیز پیش بینی کرده است. انقلابات سوسیالستی همواره در نظر بورژوازی "هرج و مرج انقلابی" جلوه میکند.

در سیاست واقعی کشورهای سرمایه داری سه نوع جانبداری از صلح را میتوان تشخیص داد. اول، میلیونها ی مطلع که به علت دهشتشان از انقلاب ب از پیش طالب یک صلح فوری اند. آنها با هوشیاری و بدرستی برقراری هر نوع صلح "دمکراتیک" و (بدون الحاق ولی همراه با تسلیحات محدود شده و غیره) را در شرایط حاکمیت سرمایه داری اتویی توصیف کرده اند. ایپورتونیستها و هواداران کاتوتسکی و نظایر آنها از چنین اتویی مبتذل دفاع میکنند. دوم: توده های نا آگاه مردم (خرده بورژوازی، نیمه پرولتاریا و بخشی از کارگران و غیره) که تمایلات صلح خواهی و فوق العاده مبهمی دارند و در نتیجه اعتراض فزاینده ای - فزاینده ولی هنوز در شکل احساسات مبهم انقلابی - از خود بروز میدهند.

سوسیال دمکراتهای انقلابی، پیشاهنگ آگاه و روشن پرولتاریا، با امعان نظر و دقت این احساسات توده ها را مورد مطالعه قرار میدهند تا از این جنب وجوشهای فزاینده توده ها در راه صلح، بهره برداری کنند. هدف آنها از این چنین کاری صیانت از اتویی مبتذل صلح "دمکراتیک" تحت حاکمیت سرمایه داری و یا امید بستن به بشردوستان، دولت مردان و بورژوازی نیست بلکه هدف آنها سازمان دادن این احساسات مبهم انقلابی و روشن ساختن ذهن توده ها با آوردن هزاران فاکت از سیاستهای قبل از جنگ و با اتکاء به تجربه و احساسات خود توده هاست. آنان بطور سیستماتیک و پیگیر - انه و با عزمی راسخ نیاز به آکسیون انقلابی توده ای بر علیه بورژوازی و دولت های خودی را به مثابه تنه اراه بسوی دمکراسی و سوسیالیسم نشان میدهند.

سوسیال دمکرات شماره ۴۱

اول ماه مه ۱۹۱۵

اضحلال انترناسیونال افلاطونی

قبلا اشاره کردیم (رجوع کنید به سوسیا ل دمکرات شماره ۴۱) چنانچه ناشه اسلوو بخواد انترناسیونال مورد نظر من جدی گرفته شود باید لااقل بایک پلاتفرم معین بمیدان آید. ناشه اسلوو در پاسخ بما قطعنامه ای را که در جلسه کارکنان ونویسندگان آن در پاریس تصویب شده بود در شماره ۸۵ (مورخه ۹ مه) انتشار داد. اطلاع داریم "دوتن از اعضاء هیئت تحریریه" "ضمن توافق با مضمون کلی قطعنامه" "اعلام داشته اند که درباره شیوه - های تشکیلاتی سیاست داخلی در روسیه با آن اختلاف نظر دارند" این قطعنامه گرانبها ترین سنگیج سری وپرت وپلاگویی سیاسی است.

در این قطعنامه، انترناسیونالیسم بارها و بارها مورد تاکید قرار گرفته تا رد گسست کامل ایدئولوژیک از انواع واقسام ناسیونالیسم سوسیالیستی اعلام گردیده و از قطعنامه های اشتوتگارت و بال نقل و قول آورده شده است. در قطعنامه صرف نظرا ز نیات خیر که در آن جای تردید نیست چیز دیگری جز عبارت محض وجود ندارد. زیرا گسست واقعا "کامل" از "کلیه" اشکال ناسیونال سوسیالیسم در قطعنامه هم امری غیر ممکن و هم غیر لازم است.

درست به همانگونه که تهیه لیست کاملی از تمام اشکال استثمار سرمایه داری غیر ممکن و غیر لازم است، اما داشتن یک خط اشتباه ناپذیر و درست یعنی خط گسست از اشکال عمده سوسیالی ناسیونالیسم نوع پلخانف، پوترسف (ناشه اسلوو)، بوند، آکسلرود و کائوتسکی لازم و ممکن است. قطعنامه در دادن وعده و وعید سنگ تمام میگذارد. ولی هیچ چیز بدست نمیدهد. تهدید به بریدن کامل از اشکال سوسیالی ناسیونالیسم میکند بـا این همه بیم داردا ز آنکه مهمترین شان را نام ببرد.

در بریتانیا نامیدن اشخاص با اسم خود آنها اسائه ادب محسوب میشود تنها شیوه معمول برای نامیدن و کلا قطع نظرا ز اینکه نمایندگی چه حوزة انتخابیه ای را دارا باشند. استفاده از القاب محترمانه "مرد محترم" و یا "عضو محبوب" میباشد، حقیقتا که این حضرات ناشه اسلوو هم چه الگو- مآبها و دیپلوماتهای به تمام معنی پالایش یافته و شسته و رفته ای هستند. آنان موقرانه و بامتانت تمام از کنار اصل موضوع میگذرند و در حین به هم

با فتن و عرضه فرمولهایی که در خدمت مسطورداشتن افکارشان میباشد، ادب و نزاکت را به منتهی درجه رعایت میکنند. آنها "رفاقتشان" را به (سیاق یکی از شخصیتهای تورگنیف بنام "گیزوی سرخوش") کلیه سا زمانها "تا آنجا که اصول انترناسیونالیسم انقلابی را به کار میبندند" اعلام میدارند، در صورتیکه نسبت به سا زمانها نیکه اصول مزبور را به کار نمی بندند، "رفاقتشان" را به ثبوت میرسانند.

"گست ایدئولوژیک" که حضرات ناشه اسلوو هر قدر که موقرانه بیشتر در کوس و کرنا پیش میدهند به همان اندازه تمایل کمتری به اجرائیش نشان میدهند، باید به یقین ریشه سوسیال ناسیونالیسم، منشاء قدرت آن و طرق مبارزه علیه آنرا نیز دربرگیرد. آنها به هر کوششی توسل میجویند و ناچارند توسل بجویند تا خود را پشت یک اسم جعلی پنهان سازند به چشم توده های کارگر خاک بپاشند و ردیپوندهایشان را با اپورتونیسیم گم و گورکنند، و خیانتشان یعنی در واقع رفتنشان را به آغوش بورژوازی و اتحادشان را با دولتها و ستادهای ارتش مکتوم دارند. سوسیال ناسیونالیستها با قراردادن مبنای کارشان بر روی چنین اتحادی و بر روی کنترل کلیه مقامات مهم، پیش از هر جریان دیگری پیرامون "اتحاد" بین احزاب سوسیال دمکرات جار و جنجال راه میاندازند و کلیه جریانهای را که با اپورتونیسیم ضدیت دارند در ردیف گرایشات انشعابگرانه متهم میسازند. به عنوان آخرین بخشنامه رسمی منتشره از طرف هیئت دبیران حزب سوسیال دمکرات آلمان را در نظر بگیرید که بر علیه نشریات مدافع انترناسیونالیسم واقعی یعنی ارگان سوسیالدمکراتهای آلمان و *die Internationale* جهت گیری شده است. این نشریات نه ^{بسیار} مجبور بودند "رفاقتشان را به انقلابیون" اعلام کنند و نه "گست کافی ایدئولوژیکشان را از همه شکال سوسیال ناسیونالیسم" آنها درست کار را با گسستن آغاز زدند. و این کار را با چنان شیوه ای انجام دادند که زوزه وحشیانه "کلیه اشکال" اپورتونیسیتها در آلمان بلند شد. و به این ترتیب ثابت شد که تیرها درست به هدف اصابت کرده اند.

اما وضعیت ناشه اسلوو چگونه است؟

این روزنامه علیه سوسیال ناسیونالیسم دست به قیام زده در حالیکه هنوز در

آستان آن زانوزده است. زیرا نتوانسته نقاب از چهره خطرناکترین مدافعین این جریان بورژوازی (کسانی نظیر کاتوسکی) برگیرد. او به اپورتونیسیم اعلان جنگ نداده بلکه در برابر آن خموشی گزیده است و هیچ گام واقعی ای جهت رهایی سوسیالیسم از قیود ننگین وطن پرستی بر نداشت و چینی — تمایلی از خود بروز نداده است. ناشه اسلوو با ابراز اینکه نه اتحاد و نه گسست از گروندگان به بورژوازی امری الزامی نیست، در حقیقت بس — اپورتونیسیم تسلیم شده است و در عین حال ژست ملیحی به خود میگیرد که هم میتواند به نشانه تهدید کردن اپورتونیستها به غضب سهمناک آن و هم به علامت دست تکان دادن برای آنها تعبیر گردد. اگر اپورتونیستها ی واقعا ماهر و کارکشته ای که در فن آمیختن عبارت چپ با پراتیک آرام خبرگی کامل دارند، ناچار با شندبه قطعنامه ناشه اسلوو پاسخ دهند، با حتمال قوی چیزی شبیه اظهارات دو عضو هیئت تحریریه را بهم میافند. یعنی اعلام میدارند آنها با "مضمون کلی" قطعنامه موافقت (زیرا آنها مطمئنا سوسیال ناسیونالیست نیستند، او نه!) و پیرامون شیوه های تشکیلاتی سیاست داخلی حزب بموقع و در جای خود "عقیده مخالف" آنان را ابراز خواهند داشت. آنها با دزد شریک و با قافله همراهند.

ولی آنجا که پای روسیه به میان میایدورشته سخن به آنجا کشیده میشود. با دیپلوماسی ظریف وزیر کارانه ناشه اسلوو لنگ شده و بانا کامی روبرو میگردد.

قطعنامه میگوید "اتحاد حزبی در شرایط دوره پیشین ناممکنی اش را در روسیه به ثبوت رسانید" (بخوان اتحاد حزب طبقه کارگر با یک گروه از انحلال طلبان قانونی ناممکنی اش را با ثبات رسانید). یک چنین شناختی از اضمحلال بلوک بروکسل، بلوکی که برای نجات انحلال طلبان تشکیل شده بود، شناختی نادرست و غیر واقعی است. چرا که ناشه اسلوو از تصدیق آشکارا بین اضمحلال و همه دارد، چرا میترسد علل چنین اضمحلالی را برای کارگران روشن سازد؟ آیا ترس او از این نیست که اضمحلال بلوک مزبور کاذب بودن سیاست دنبال شده از طرف کلیه اعضایش را مدلل میسازد؟ آیا بدان علت نیست که ناشه اسلوو میخواهد "رفاقتش" را

" دست کم " با دو فقره ناسیونال سوسیالیسم یعنی با بوندیستها و کمیتسه
تشکیلات (آکسلرود) که هر دو ی آنها پیرامون نقشه ها و امیدهایشان برای
احیاء بلوک بروکسل اظهارات مطبوعاتی نموده اند، حفظ نماید؟
"شرایط نوین زمین را زیر پای گروههای کهنه خالی میکند!"
آیا عکس این درست نیست؟ شرایط نوین از محو انحلال طلبی کسه
بگذریم، به هسته اصلی آن (ناشه زاریا) با وجود کلیه نوسانات شخصی
و تغییر جمله دادنها، تکانی هم وارد نساخته است. این شرایط بر تعمیق
و شدت اختلاف با این هسته (اصلی) افزوده اند. زیرا علاوه بر انحلال طلبی،
سوسیال ناسیونالیست نیز از آب درآمده است. ناشه سلوو از مسئله انحلال
طلبی که در نظر او نامطبوع و زننده است طفره میبرد. او اظهار میدارد که نو
کهنه را از میدان بدر میکند. اما پیرامون زمین نو، یعنی سوسیال ناسیونال
لیسم در زیر پای های انحلال طلبی کهنه . . . سکوت اختیار میکند! چه طفره
مضحکی! ما درباره ناشه زاریا چیزی نخواهیم گفت زیرا دیگر موجودیت ندارد
و درباره ناشه دلوو هم همین طور، زیرا ممکن است احتمالاً پوترسلف
چروانتین، ما سلف و شرکاء از نقطه نظر سیاسی آبرو باخته ملاحظه شوند.
نه فقط پوترسلف و شرکاء بلکه خود هیئت تحریریه ناشه سلوو هم آبرو
باخته دیده خواهند شد. به این گوش کنید ناشه سلوو با توجه به این واقعیت
که گروه بندی های فراکسیونی و درون فراکسیونی پدید آمده در گذشته حتی
در لحظه انتقالی فعلی نیز به عنوان تنها مراکز (!) وحدت، در خدمت
اتحاد تشکیلاتی، ولونا قص، کارگران پیشرو قرار دارد برای این باور است که
شمر بخشی فعالیت های اصلی ناشه سلوو در وحدت دادن به انترناسیو.
نالیست ها این روزها را از تبعیت مستقیم و یا غیر مستقیم به هر نوع گروه
بندی کهنه حزبی و هم از وحدت بخشیدن ظاهری و تصنعی هم مسلکان در یک
گروه مستقل از نظر سیاسی معارض با گروه بندی های کهنه مستثنی میسازد.
این چه معنی دارد؟ و با دید چه نامی بر آن گذاشت؟ تا آنجا که شرایط
نوین گروه بندی های کهنه را از میان برد، آنها این شرایط نورا تنها شرایط
اصیل میشناسند. ولی وقتی که شرایط نوین، گروه بندی نوینی را نه بر اساس
اصول انحلال طلبی بلکه بر پایه انترناسیونالیسم طلب میکند، آنگاه هر نوع

وحدت استراتژیک انترناسیونالیست‌ها را به عنوان وحدتی "قلابی" مردود می‌شمارند. این اوج کامل زبونی و درماندگی سیاسی را به نمایش می‌گذارد! پس از دو بیست روز تبلیغ انترناسیونالیسم‌ناشاه سلوو به ورشکستگی کامل سیاسی خود اعتراف کرده است. او "تبعیت" زگروه‌بندی‌های کهنه را می‌خواهد (چراواژه بغایت جیونانه تبعیت را به کار می‌برد و نه "همبستگی" و "پشتیبانی" و "وحدت منافع و مسئولیت") و نه ایجا دگروه‌بندی‌های نوین. این نشریه می‌گوید، ما به زندگی خود درگروه‌بندی‌های انحلال‌طلب ادامه داده و از آنان تبعیت خواهیم کرد و درعین حال ازناشاه سلوو بسه عنوان یک تابلو جنجالی استفاده می‌کنیم و یا آنرا تفریحگاهی در میان باغ‌های پیربرگ عبارت پرداز می‌انترناسیونالیستی میدانیم. نویسنده گام‌ناشاه سلوو همه وظیفه اش را نوشتن و خوانندگان نیز تنها کارشان خواندن خواهد بود. این آقایان مدت دو بیست روز بر سر وحدت بخشیدن به انترناسیونالیست‌ها و راجی کردند و چانه زدند که فقط این نتیجه را بگیرند که نمیتوانند احدی را متحد سازند. و حتی خود خویشتن را یعنی ناشرین و کارکنان نا شه سلوو را، آنگاه چنین وحدت دادنی را "گاذب" اعلام می‌دارند. چه تلنگری بپوترف، بوندیست‌ها و آکسلرود! و چه فریب و خدعه‌ای درقبال کارگران! عبارات پرطمطراق انترناسیونالیستی نا شه سلوو حقیقتاً غیرفراکسیونی علی‌الظاهر بساط گروه‌بندی‌های فرتوت و پوسیده را در هم پیچیده و لسی واقعیت این است که گروه‌بندی‌های کهن "تنها" مراکز اتحاد هستند.

افلاس ایدئولوژیک سیاسی نا شه سلوو همانطوریکه خود و نیز بسه آن معترف است، امری تصادفی نبوده بلکه خلاصه کلام، محصول ناگزیر تلاش‌های بی‌شماری است که جهت بی‌اعتنائی در مقابل صف بندی قوای واقعی بکار می‌رود. این صف بندی در جنبش طبقه کارگر روسیه خود را در مبارزه بسا گرایش انحلال‌طلب و سوسیال میهن پرست (نا شه دلوو) بر علیه همسان مارکسیستی سوسیال دمکرات کارگر روسیه نمایان می‌سازد، بر علیه همان حزبی که در کنفرانس ماه ژانویه احیاء گردیده، بوسیله انتخابات کویهای کارگری برای دوما ی چهارم تقویت شده، روزنامه پراودا بیست ۱۹۱۴-۱۹۱۲ تحکیمش نموده و گروه کار سوسیال دمکرات روسیه در دوما نمایندگی اش را

داشته است. این حزب مبارزه اش را علیه گرایش بورژوازی انحلال طلبی از طریق پیکار بر علیه گرایش بتام معنی بورژوازی سوسیال پارتیاریسم ادامه داده است. صحت خط مشی این حزب، یعنی حزب ما بوسیله تجربه سرشار دامنه دار و تاریخی جنگ اروپا و تجربه ضعیف و کم مایه هزارویکمین و آخرین تلاش غیرفراکسیونی ناسه اسلوو در راه وحدت بخشیدن، به اثبات رسیده است. این تلاش هم با شکست مواجه شده و بدین وسیله صحت قطعنامه کنفرانس برن (سوسیال دمکرات شماره ۴) که پیرامون "انترناسیونالیسم افلاطونی" تصویب شده بود* تایید شد.

انترناسیونالیستهای واقعی تمایلی به باقی ماندن در درون گروه - بندیها و یا ماندن در خارج آنها نخواهند داشت. آنها به حزب ما روی آور خواهند شد.

اول ماه مه ۱۹۱۵ سوسیال دمکرات شماره ۴

برابر متن مندرج در سوسیال دمکرات
منتشر شده است.

* رجوع کنید به صفحات ۱۹۴-۱۹۳ همین جلد - ناشر

" اثر عمده اپورتونیست آلمانی پیرامون جنگ "

کتاب ادوارد داوید تحت عنوان " سوسیال دمکراسی در جنگ جهانی " (از انتشارات "به پیش" برلین ۱۹۱۵) پیرامون تاکتیکهایی که حزب رسمی سوسیال دمکرات آلمان در قبال جنگ اتخاذ کرده است، مجموعه حقایق جالبی بدست میدهد، کسانی که ادبیات اپورتونیستی و بطور کلی ادبیات سوسیال دمکراتهای آلمان را پیگیری میکنند، هیچ نکته تازه ای در این کتاب نخواهند یافت، با اینهمه کتاب مزبور اشرف فوق العاده مفیدی است و آنهمه از جنبه رجوع صرف به آن، مطالعه این کتاب بی مایه داوید برای کسی که واقعا بخواد به علل تبدیل شدن " ناگهانی " حزب سوسیال دمکرات به حزبی سرسپرده بورژوازی آلمان و یونکرها پی ببرد، و مفهوم سفسطه های پوچ و مبتذلی را که برای توجیه و پرده پوشی این انحطاط عنوان میشوند، درک نماید چندان هم کسالت آور نخواهد بود. در عقاید داوید یک خصوصیت یکدستی و جامعیت وجود دارد. او دارای عقاید ویژه سیاستمداری لیبرال کارگری است، خصوصیتی که در آثار کائوتسکی انسان مزوری که نان را به نرخ روز میخورد کوچکترین اشاره ای به آن نمیشود.

داوید یک اپورتونیست تمام عیار است وی یار غار دیرینه سوسیال مونا - شفت هم تالی آلمانی ناشه دلوو نویسنده اشرجیمی پیرامون مسئله دهقا - نی میباشد که بویی از سوسیالیسم و مارکسیسم نبرده است ظاهرا هر شدن چنین عنصری که سراسر زندگی اش را وقف تباہ کردن جنبش طبقه کارگر از راه رسوخ دادن روحيات بورژوازی در درون آن نموده است، در نقش یکی از رهبران متعدد حزب اپورتونیستی و نماینده و حتی عضو هیئت دبیران حزب پارلمان تاریستی سوسیال دمکرات آلمان، نشانه کاملاجدی دامنه عمق و شدت روندت حجر در درون سوسیال دمکراسی آلمان است.

کتاب داوید واجدهیچگونه ارزش علمی نیست. زیرا نویسنده از طرح این مسئله که چگونه طبقات اصلی جامعه کنونی طی چندین دهه مواضعشان را در قبال جنگ تدارک دیده، پرورانیده و ساخته و پیرداخته اند، در میماند. داوید حتی این نکته را به ذهنش خطور نداده، که ریشه این مواضع سیاستهای معینی هستند که از منافع طبقاتی معینی ناشی میشوند. حتی داوید با این

اندیشه که بدون چنین مطالعه‌ای هیچ موضع مارکسیستی نمیتواند وجود داشته باشد و تنها این مطالعه میتواند اساسی برای شناخت ایدئولوژی طبقات مختلف از خلال موضع‌گیری‌هایشان در قبال جنگ فراهم سازد یکسره بیگانه است. وی مدافع سیاست لیبرال کارگری است، و تمام توان و ابتکار قدرت استدلالش را در جهت نفوذ در شنوندگان طبقه کارگر، پنهان داشتن نقاط ضعف موضع خود از چشم کارگران، و قابل قبول ساختن تاکتیکهای لیبرالی برای آنان و فرونشاندن غرایز انقلابی‌اشان با نقل بیشتر یمن تعداد ممکن امثله معتبر از "تاکتیکهای سوسیالیستی در کشورهای اروپایی غرب" (فصل هفتم کتاب داوید) و غیره و غیره بکار میگیرد. ولی کتاب داوید از نقطه نظر ایدئولوژیک تنها تا آنجا که امکان تحلیل آن را میدهد که چگونه بورژوازی باید با کارگران سخن بگوید تا در آنها نفوذ کند، جالب میآید. جوهر موضع ایدئولوژیک داوید چنانکه بخواهیم مسئله را از این زاویه که اتفاقاً تنها زاویه درست هم هست، بررسی کنیم، در عبارت زیرین خلاصه میشود. "اهمیت رای ما (برای اعبتارات جنگی): ما نه بر له جنگ بلکه بر علیه شکست رای دادیم" (صفحه ۳ فهرست مضامین و مندرجات و نقل قولهای متعدد کتاب)

تم سراسر کتاب داوید راهمین موضوع تشکیل میدهد. داوید برای دفاع از این ترمیم مثالهای دست چین شده‌ای از مارکس، انگلس و لاسال پیرامون جنگهای ملی در آلمان (فصل دوم) و اطلاعاتی پیرامون نقشه‌های وسیع پیروزی اتحاد مثلث (فصل چهارم) و نیز فاکتها بی‌ا از تاریخ دیپلوماتیک جنگ (فصل ۵) را ذکر کرده است. آوردن فاکتها ی اخیر را جز کوششی برای روسفیدنشان دادن آلمان از طریق توسل به ترهات مضحک نمیتوان نامی دیگر داد. ترهاتی که در مضحک بودن، به هیچ وجه دست کمی از ردوبدل تلگرامهای رسمی در آستانه جنگ ندارند. فصل ویژه‌ای (فصل ۶) از کتاب با عنوان "اهمیت جنگ" حاوی ملاحظات و ارقامی درباره تفوق قدرت آنتانت، ماهیت ارتجاعی تزار و غیره میآید. داوید، البته حامی پروپا قرص صلح است. مقدمه کتاب که در تاریخ اول ماه مه ۱۹۱۵ انگارش یافته با شعار "صلح بر روی زمین" آراسته شده است. داوید ضمن انترناسیونالیست

معرفی کردن خودچنین میگوید: "حزب سوسیال دمکرات آلمان به روح انترناسیونال خیانت نکرده است" (صفحه ۸) بلکه "بر علیه افشاندن تخم نفرت و خصومت مسموم کننده در میان خلقها جنگیده است" و "از همان نخستین روز جنگ اعلام داشته که اصولاً به مجرد دستیابی به امنیت کشور حاضر به برقراری صلح میباید" (صفحه ۸۴)

کتاب داوید به نوحگان دهنده ای آشکار میسازد که بورژوازی لیبرال (و کارگزاران نشان در درون جنبش کارگری، یعنی اپورتونیستها) برای نفوذ در میان کارگران و توده ها حاضرند بکرات به انترناسیونالیسم سوگند وفا داری یا نکنند، شعار صلح را بپذیرند، از اهداف الحاق طلبانه چشم - پوشی کنند، شوونیسم را محکوم کنند و غیره و به هر عملی علیه دولت خودی، جز عمل انقلابی دست بزنند و به هر کاری در جهان در صورتیکه آن کار بر "علیه شکست" باشد، مبادرت ورزند. و به بیان ریاضی یک چنین ایدئولوژی ای برای تحمیل کارگران واقعاً هم لازم و هم کافی است. دادن وعده هایی کمتر از این امکان پذیر نیست، زیرا توده ها را جز از راه وعده صلح عادلانه، ترساندن از خطر تاج و ز، و سوگند وفا داری به انترناسیونالیسم نمیتوان گرد آورد. دادن وعده های بیشتر از این هم ضرورت ندارد، (زیرا که وعده های بیشتر از این یعنی تسخیر مستعمرات، الحاق سرزمینهای بیگانه و تاجاراج کشورهای مفتوحه، عقد قرارداد های سود آور تجاری و غیره، نه فقط مستقیماً توسط بورژوازی لیبرال بلکه توسط دسته جنگی امپریالیست نظامی، حکومت پس از جنگ به انجام خواهند رسید. نقش ها بخوبی تقسیم شده اند. در حالیکه دولت و باند نظامی - با حمایت مالی میلیونرها و کل بورژوازی و "کارگردانان بورژوازی"، در حال گرم کردن تنور جنگند و لیبرالها توده ها را با ایدئولوژی جنگ دفاعی و وعده های صلح دمکراتیک و غیره تسلی میدهند. ایدئولوژی داویدیک ایدئولوژی لیبرالی و بورژواپاسیفیستی انسان دوستانه است. ایدئولوژی اپورتونیستهای روسی کمیته تشکیلات که به مبارزه علیه خواست شکست و علیه تجزیه روسیه و بر له شعار صلح و غیره بر - خاسته اند نیز بطریق اولی دارای همین خصلت است.

تاکتیک دیگری که داغ لیبرالی بر پیشانی ندارد و از بیخ و بن با

تاکتیک پیشین مابینت دارد، تاکتیکی است که نقطه عزیمتش را برگسست
 قطعی از همه کوششهایی که شرکت جستن در جنگ را توجیه میکنند و بر
 هدایت عملی سیاست تبلیغ و تدارک و آکسیون انقلابی و بهره برداری تام
 و تمام از معضلات و گره‌گام‌های جنگ، بر علیه دولت‌های خودی قرار داده
 است. داوید به این خط و مرز که خط مرز واقعی بین سیاست‌های بورژوازی و
 پرولتاریاست نزدیک میشود، ولی هدف او از این نزدیکی تنها اینست که
 یک موضوع ناگوار را موجه جلوه دهد. وی بارها و بارها از بیانیه بال نام
 میبرد بدقت عبارات انقلابی آن را زیر ذره بین قرار میدهد و چگونگی دفاع
 والانت " از ضربه نظامی و انقلاب اجتماعی " را یادآور میشود. (صفحه ۱۱۹)
 هدف او از این کار اینست تا با ذکر نمونه والانت شوونیست از خود دفاع
 کند و نه سمت‌گیری‌ها و جهات انقلابی کنگره بال را بازگو و تحلیل نماید.

داوید بخش قابل ملاحظه‌ای از بیانیه کمیته مرکزی ما و از جمله شعار
 اصلی آن تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی را ذکر میکند. ولی
 هدف او از این کار صرفاً اعلام این موضوع است که تاکتیک‌های " روسی " چیزی
 از " دیوانگی " و " انحراف فاحش از تصمیمات / انترناسیونال " کم ندارد.
 (صفحات ۱۷۶-۱۶۹) او چنین تاکتیک‌هایی را هر وه ایسم (ص ۱۷) مینامد و
 میگوید که کتاب هر وه ' حاوی " تئوریهای لنین، لوگزامبورگ و رادک ،
 پانه کوک و غیره میباشد ". اما داوید عزیز آیا در عبارات انقلابی قطعاً ما به
مانیفست کمونیست هیچ اثری از هر وه ایسم وجود ندارد؟ نام بردن سند
 اخیراً برای داوید همان قدر گزنده و نامطبوع است که نام نشریه ما برای
 سمسکوفسکی. اصل " گارگران میهن ندارند " مانیفست کمونیست بزعم داوید
 " مدت‌هاست که رد گردیده است " (صفحه ۱۷۶) و اما پیرامون مسئله ملل داوید
 در سراسر فصل پایانی کتابش یک مشت اراجیف بورژوازی درباره " قانون
 بیولوژیکی تمایز " و چیزهایی از این قبیل تحویل مان میدهد!

او میگوید آنچه بین المللی است به هیچ وجه ضد ملی نمی باشد، ما طرفدار
 دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خود هستیم و بر ضد تحقیر ملل ضعیف مبارزه
 میکنیم. این بود اظهار نظرهای داوید، ولی او نمی تواند بدفهمد (شاید
 هم خود را به نفهمی میزند) که توجیه شرکت در جنگ امپریالیستی و

بلند کردن شعار "علیه شکست" در این جنگ به معنی اقدام کردن نه تنها به عنوان یک ضد سوسیالیست، بلکه همچنین به عنوان یک سیاستمدار ضد ملی است. زیرا جنگ کنونی جنگی است فی ما بین قدرتهای بزرگ (یعنی قدرتهایی که تعداد کثیری از ملل دیگر را تحت ستم خود دارند) و باهداف ستمگری بر ملل دیگر انگیخته شده است. در یک جنگ امپریالیستی نمیتوان از "ملی بودن" سخن گفت مگر از راه ایفاء کردن نقش یک سیاستمدار سوسیالیست. یعنی از راه شناسائی حق ملل در رهایی و جداییشان از قدرتهای بزرگی که بر آنان ستم میکنند. در عصر امپریالیسم راه نجات جز از طریق عمل انقلابی پرولتاریای قدرتهای بزرگ، پیشروی فراتر از مرزهای ملی، درهم شکستن آن مرزها و برانداختن بورژوازی بین المللی وجود ندارد. تا آن زمان که بورژوازی باقی است ملل موسوم به "قدرتهای بزرگ" هم موجود خواهند بود و نتیجتاً ستمگری بر نه دهم ملل جهان بقوت خود باقی خواهد ماند. برانداختن بورژوازی سقوط هر نوع تقسیمات ملی را فوق - العاده شتاب خواهد بخشید و این تقسیمات ملی نه تنها موجب کاهش "تمایزات" بشری از حیث ثروت و نوع حیات معنوی، تمایلات ایدئولوژیک گرایشات و خرده اختلافات نمیشود، بلکه بر عکس بر شدتشان چند برابر خواهد افزود.

تاریخ نگارش ژوئن و جولای ۱۹۱۵

اولین نشر در پراوا شماره ۱۶۹

۲۷ جولای ۱۹۲۴

از روی دستخط منتشر شده است.

شکست حکومت خودی در جنگ امپریالیستی

در جریان یک جنگ ارتجاعی، طبقه انقلابی نمیتواند خواستی جز شکست حکومت خودی داشته باشد. این یک امر بدیهی است. و تنها توسط طرفداران آگاه و مریدان علاج ناپذیر سوسیال شوونیسم انکار میشود. سمسکوفسکی در کمیته تشکیلات (در ایزوستیا شماره ۱۷) جزو دسته اول، و ترتسکی و بوکوید و کاتوتسکی در آلمان در زمره دومینها قرار دارند. ترتسکی مینویسد: خواست شکست روسیه "گذشتی بی جا و بی معنی و مطلقا غیر قابل توجه در قبال روش سیاسی سوسیال پارتیوتیسم میباشد که سمنگیری بسوی خسران کمتر" را - بطور کامل اختیار و دلخواه در شرایط فعلی - بجای مبارزه انقلابی بر علیه جنگ و شرایط پدید آورنده آن قرار میدهد. (ناش اسلوو شماره ۱۰۵) این نمونه ایست از آن عبارت پردازیهای پرمطراقی که ترتسکی همیشه به مددشان اپورتونیسم را توجیه میکند. "مبارزه انقلابی بر علیه جنگ" که اینهمه قهرمانان انترناسیونال دوم در باره اش جا رو جنجال را انداخته اند اگر به معنای آکسیون انقلابی بر علیه حکومت خودی در اثنای جنگ گرفته نشود، چیزی جز یک ادعای پوچ و بی معنی نخواهد بود. درک این مطلب احتیاج به تفکر چندانی ندارد. آکسیون انقلابی علیه حکومت خودی در اثنای جنگ بدون تردید، نه فقط به معنی خواست شکست حکومت خودی بلکه واقعا به معنی تسهیل چنین شکستی نیز میباشد (برای خواننده روشن بین: به خاطر داشته باشید که این به معنی "ویزان ساختن پلها" سازماندهی اعتصابات ناموفق در صنایع جنگی، و بطور کلی کمک به حکومت برای شکست دادن انقلاب نیست.)

ترتسکی عبارت پرداز و لفاظ از درک این موضوع ساده عاجز مانده است. به نظر او خواست شکست روسیه به معنای خواست پیروزی آلمان میباشد (بوکوید و سمسکوفسکی که شرکای ترتسکی هستند عقایدشان را در این باره با صراحت بیشتری بیان میدارند، و یا لاقلا چنین تمایلی از خودشان نشان میدهند). ولی ترتسکی شکست طلبی را به مثابه "روش سیاسی سوسیال پارتیوتیسم" تلقی میکند! برای کمک به مردمی که قادر به حل مسائلشان نیستند، قطعنامه برن (سوسیال دمکرات شماره ۴۰) روشن

ساخت که در کلیه کشورهای امپریالیستی پرولتاریا بایداکنون طالب شکست حکومت خودی باشد. بوکویدو ترترسکی ترجیح دادند که از ایمن حقیقت روی برتابند در حالیکه سمسکوفسکی (اپورتونیستی که بخاطر تکرار ساده و پوست کنده نظرات بورژوازی برای طبقه کارگر وجودش سودمندتر است) بی آنکه به مفهوم کلماتش بیاندیشد سخنان زیر را بر زبان میاورد: "خواست شکست یک حرف مزخرف و بی معنی است. چرا که هم روسیه و هم آلمان میتوانند فاتح شوند" (ایزوستیا شماره ۲).

نمونه کمون پاریس را در نظر بگیرید: فرانسه از آلمان شکست خورد دولی کارگران مغلوب بیسمارک و تی یر شدند! آیا بوکویدو ترترسکی لحظه‌ای اندیشیدند که موضع اشان در جنگ همان موضعی است که بوسیله حکومتها و بورژوازی اتخاذ شده و یا اگر زبان لاف زنانه ترترسکی را بکار ببندیم، به معنی سرفرود آوردن در برابر "روش سیاسی سوسیال پارتیوتیسم" است. انقلاب در اثنای جنگ به معنی جنگ داخلی است، تبدیل جنگ بین حکومتها به جنگ داخلی از یک طرف با ادبای روفلاکت نظامی ("شکستها") دولتها تسهیل میگردد و از طرف دیگر امکان ندارد بدون تسهیل چنین شکستی در جهت چنین تبدیلی قدم برداشت.

دلیل اینکه چرا شوونیستها (منجمله کمیته تشکیلات و گروه چخیدزه "شعار" شکست وارد میکنند اینست، که این شعار تنها شعاری میباشد که دعوت قاطع به عمل انقلابی علیه حکومت خودی در اثنای جنگ را در بر دارد. بدون چنین آکسیون میلیونها عبارت همچون جنگ بر علیه "جنگ و شرایط و غیره" پیشیزی ارزش ندارند.

هر کس که بخواهد "شعار" شکست دولت خودی در اثنای جنگ را واقعاً جدا رد کند، باید یکی از این شقوق را اثبات نماید: ۱- اینکه جنگ ۱۹۱۵-۱۹۱۴ ارتجاعی نیست یا (۲) اینکه ناشی شدن انقلاب از این جنگ غیر ممکن است (۳) اینکه هماهنگی و کمک متقابل فی ما بین جنبشهای انقلابی در کلیه کشورهای محارب امکان ندارد. مورد سوم بویژه برای روسیه، کشور بسیار عقب افتاده‌ای که انقلاب سوسیالیستی بیواسطه در آن امکان پذیر نیست، اهمیت دارد. بهمین سبب انقلابیون سوسیال دمکرات باید نخستین

کسانی باشند که "تئوری وپراتیک، وشعار" شکست را مطرح سازند. این اظهار حکومت کا ملاحظیقت دارد که تبلیغات گروه سوسیال دمکراتیک طبقه کارگر دردوما تنها نمونه درانترناسیونال والبتنه تنها نمونه اپوزیسیون پارلمانی بلکه نمونه آژیتاسیون واقعا انقلابی ضدحکومتی درمیان توده ها " بنیه نظامی" روسیه را تحلیل میبرد، واحتمالا همین به شکستش میکشاند. این حقیقتی است که تنها ابلهان میتوانند چشمانشان را برویش فروبندند. مخالفین شعارشکست بارویگردانی ازقبول حقیقت کا ملابدیهی پیوند انفکاک ناپذیرمیان تبلیغات انقلابی برضدحکومت وکمک به فراهم ساختن اسباب شکست آن، ترس خود را بنمایش گذاشته اند.

آیا کمک متقابل وهما هنگ بین جنبش روسیه که جنبشی انقلابی بمفهوم بورژوا دمکراتیک است، وجنبش سوسیالیستی درغرب امکان پذیراست؟ هیچیک از سوسیالیستی هایی که دردهه قبل دراین باره صریحا اظهارنظر نموده اند نسبت به امکان چنین کمکی کوچکترین تردیدی نکرده اند. جنبش پرولتاری اطریش پس از ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ واقعا چنین امکانی را به ثبوت رساند. از کلیه سوسال دمکراتهایی که خود را انترناسیونالیست میدانند پرسید، آیا تفاهم فی ما بین سوسیال دمکراتهای کشورهای مختلف محارب درزمینه "آکسیون" انقلابی مشترک علیه حکومتهای محارب را جایز میدانند؟ بسیاری از آنان درست همانند کائوتسکی (نویزایت دوم اکتبر ۱۹۱۴) پاسخ خواهند داد، این امکان ندارد و بدینوسیله سوسیال شوونیسیم خود را کا ملابه نمایش میگذارند. این از یک طرف دروغ سنجیده وشریرانه ای میباشد که با واقعیات برهنگان آشکار و نیز با بیانیه بال درتعارض است. از طرف دیگر اگر چنین چیزی حقیقت میداشت آنگاه در بسیاری از زمینه ها تماما حق بجانب اپورتونیستها میبود!

بسیاری ممکن است صدایشان را بتأیید از چنین تفاهمی بلند نمایند، به آنها خواهیم گفت: اگر این تأییدتان ریاکارانه نیست، مضحک است. تصورکنیم در ایام جنگ به منظور هدایت جنگ وجود پاره ای تفاهمات " تشریفاتی" از این قبیل انتخاب نمایندگان، ترتیب دادن امضایک توافقنامه، و انتخاب روز و ساعت مناسب ضرورت دارد. فقط سمکوفسکیها

ممکن است اینطور بیا نندیشند، و تفا هم در زمینه عمل انقلابی حتی در یک کشور واحد اگر تعدادی از کشورها مورد نظر نباشند، تنها به نیروی سرمشق قرار دادن آکسیون انقلابی و واقعی، راه انداختن و دام زدن به چنین آکسیون‌هایی تحقق پذیر است. چنین آکسیون‌هایی بدون خواستار شدن شکست دولت و بدون کمک به چنین شکستی نمیتواند حاصل شود. تبدیل جنگ امپریالیستی به انقلاب را نمیتوان "آفرید" همانگونه که انقلاب را نمیتوان "آفرید". تبدیل از انکشاف یک رشته پدیده‌های متفاوت، جوانب کیفیات، خصلتها و عوارض جنگ امپریالیستی بیرون میزنند. چنین گسترش و انکشافی بدون یک رشته شکست‌ها و فلاکت‌های نظامی دولت‌های خودی که در نتیجه زیان و ضربات طبقات ستمدیده خودی بر آنها تحمیل میشود امکان پذیر نیست رد شعار شکست در حکم تجویز اینست که شور انقلابی تا حدیک عبارت میان تهی ویا تزویر محض تنزل یابد.

و اما آنان چه بدیلی بجای شعار شکست پیشنهاد میکنند؟ آنان شعار "نه پیروزی نه شکست" را پیشنهاد میکنند (سمکوفسکی در روزنامه اش ایزوستیای شماره ۲ و کل کمیته تشکیلات در شماره ۱) بهر حال این شعار چیزی جز همان شعار "دفاع از میهن" در قالب و قواره دیگر نیست. این به معنای انتقال موضوع به سطح جنگ بین دولت‌ها (که بنا به مفهوم شعار مذکور باید موقعیت قبل از جنگ باشد) را حفظ نمایند و بوضع فعلیشان باقی بمانند) است نه سطح مبارزه طبقات ستمدیده بر علیه حکومتهاشان! و معنایش توجیه کردن شوونیسم کلیه ملل امپریالیست است. همان مللی که بورژوازی شان همواره مایل است و به مردم هم میگوید که آنان "فقط بر علیه شکست می‌جنگند!" داد ویدلید را پورتونیست‌ها در کتابش نوشت: "اهمیت رای چهارم آگوست ما در این بود که نه بر له جنگ بلکه بر علیه شکست را یادادیم" کمیته تشکیلات همراه با کویدوتروتسکی با دفاع از شعار "نه پیروزی نه شکست" دقیقاً در همان جا میایستند که داد ویدایستاده است. با مطالعه دقیقتر معلوم میشود که شعار مذکور به معنی "صلح طبقاتی" چشم پوشی از مبارزه طبقاتی فی ما بین طبقات تحت ستم همه کشورهای محارب میباشد، چرا که مبارزه طبقاتی بدون ضربه زدن به بورژوازی "خودی" و حکومت "خودی" در اثنای جنگ (برای اطلاع بسوکویه) خیانتی عظیم است که حکومت خودی را به شکست

میکشاند. آنانکه شعار " نه پیروزی نه شکست " را پذیرفته اند فقط از روی ریا - کاری با مبارزه طبقاتی و با " درهم شکستن صلح طبقاتی " موافقت نشان میدهند. چنین افرای در عمل از سیاست مستقل پرولتری چشم پوشی میکنند زیرا پرولتاریا را در همه کشورهای محارب تابع وظیفه مطلقا بورژوازی حفظ حکومت خودی از شکست میسازند. تنها سیاست واقعا پرولتری نه سیاست شکست " صلح طبقاتی " در حرف، تنها سیاست مبتنی بر پذیرش مبارزه طبقاتی همانا بهره جسته از مشکلات و گره گاه های حکومت و بورژوازی جهت سرنگون ساختن آنان است. ولی به هر حال بدون خواست شکست حکومت خودی و بدون کمک به این شکست چنین سرنگون ساختنی نمیتواند عملی گردد و نمیتوان در راه آن هیچ کوششی بعمل آورد.

پیش از جنگ وقتی سوسیال دمکراتهای ایتالیا بی مسئله اعتماب توده ای را بمیان به میان کشیدند، بورژوازی از نقطه نظر خود و بدون هیچ تردیدی پاسخ داد که این یک خیانت عظیم بوده و با سوسیال دمکراتها باید همچون خائنین رفتار نمود. این استدلال همانقدر درست است که خیانت عظیم کسانی مثل بوکویچ که علیه " خیانت عظیم " اعلام برادری در سنگرها یا مانند مسکوفسکی علیه " تجزیه روسیه " قلمفرسایی میکنند. این اشخاص نقطه نظر بورژوازی را پذیرفته اند و نه نقطه نظر پرولتاریا را. بدون ارتکاب " خیانت عظیم " بدون کمک به شکست و به تجزیه و تلاش قدرت " کبیر " امپریالیستی " خودی " پرولتاریا قادر نخواهد بود بر پیکر دولت خودی ضربه طبقاتی وارد ساخته و یا دست برادری به سوی (درواقع) پرولتاریای کشور " خارجی " که درگیر جنگ با " طرف ما " هستند دراز نماید.

کسی که با شعار " نه شکست نه پیروزی " موافق باشد خواه این توافق آگاهانه باشد خواه نا آگاهانه شوونیست و در بهترین حالت یک خسرده - بورژوازی متزلزل است. ولی در هر حال او دشمن سیاست پرولتاریا و طرفدار دولتهای موجود و طبقات حاکمه کنونی می باشد.

بگذر! رید از زاویه دیگری به قضیه نگاه کنیم، جنگ نمیتواند شدیدترین احساسات انقلابی را در میان توده ها بر نیانگیزد و حالت آرام معمولی ذهنیت توده ها را بر هم نزند بدون به حساب آوردن این آشفته ترین احساسات

اتخاذ هرگونه تاکتیک انقلابی غیرممکن است. مشخصات این احساسات کدامند؟ این مشخصات عبارتند از (۱) ترس و یاس، و رشد احساسات مذهبی یکباردیگر کلیساها از جمعیت لبریز گردیده و مرتجعین شادمانه اعلام میدارند "هرچنانچه هست مذهب هم هست". "پارز" عنصر کهنه ارتجاعی نیز همین را میگوید: این حرف او هم درست است. (۲) تنفراز "دشمن" جایی که دقیقاً توسط بورژوازی نه آنقدرها که توسط کبشها پرورده میشود و نتها برای بورژوازی از اهمیت اقتصادی و سیاسی برخوردار است. (۳) نفرت از دولت خودی و از بورژوازی خودی - احساس همه کارگران دارای آگاهی طبقاتی که میفهمند چنین جنگی "در ادامه سیاستهای" امپریالیستی است، که آنها با "تداوم" نفرتشان از دشمن طبقاتی، با آن مقابله میکنند و از طرف دیگر این راهم درک میکنند که "جنگ علیه جنگ، اگر به معنی انقلاب علیه حکومت خودی نباشد تنها یک عبارت مبتدل است. نفرت از دولت خودی و بورژوازی خود بدون مطالبه شکست نمی تواند برانگیخته شود. کسی نمیتواند مخالف تمام عیار متارکه جنگ داخلی (یعنی جنگ طبقاتی) باشد بدون آنکه تنفراز بورژوازی و حکومت خودی را برنیا نگیرد.

مدافعین شعار "نه پیروزی و نه شکست" حقیقتاً در قطب بورژوازی (اپورتونیستها) قرار دارند زیرا به امکان پذیری آکسیون انترناسیونالیستی انقلابی طبقه کارگر علیه دولت خودی معتقد نیستند و مایل نیستند به توسعه چنین آکسیونی کمک نمایند، آکسیونی که بی تردید با وجود دشواری آن تنوع وظیفه و تکلیف ارزشمند پرولتاریا و تنها وظیفه سوسیالیستی اش بشمار میرود پرولتاریای یکی از عقب افتاده ترین قدرتهای بزرگ محارب از طریق حزب خود، بخصوص با توجه به خیانت شرم آورا حزب سوسیال دمکرات آلمان و فرانسه باید چنان تاکتیکهایی اتخاذ کند که عملی نخواهند بود مگر اینکه پرولتاریا به "شکست دولت خودی" کمک نمایند و اینهم بسهم خود بسوی انقلاب اروپا، به سوی صلح مداوم سوسیالیستی، بسوی آزادی بشریت از ترس و یاس، بر دگی و روشنی که هم اکنون حاکم است منتهی میشود.

نشر برامتن سوسیال دمکرات سوسیال دمکرات شماره ۴۳

۲۶ جولای ۱۹۱۵

"اوضاع سوسیال دمکراسی روسیه"

دومین شماره ایزوستیا از کمیته تشکیلات و همچنین شماره دوم ناشه دیلو به آموزنده ترین و روشن ترین وجهی وضع سوسیال دمکراسی روسیه را منعکس میسازد. هر دو نشریه و هر کدام به روش خود متنا سب با مواضع و اهداف سیاسی اشان تلاش هدفمند خویش را در راستای تقویت سوسیال شوونیسم سمت داده اند.

ناشه دیلونه تنها از هرگونه اختلاف یا خرده اختلافات عقیدتی در میان نویسندگان نش گزارشی ندارد و از اقامه خفیف ترین اعتراض به "پوترسو- فیسم" در آن اثری نیست بلکه در بیانیه ویژه "هیئت تحریریه" جا نبداری از پوترسو- فیسم میکند که "انترناسیونالیسم" خواستار "جهت- گیری بر اساس اوضاع بین المللی" میباشد که ما را یاری میدهد تا بتوانیم راجع به اینکه پیروزی کدام بورژوازی در جنگ حاضر برای پرولتاریا مطلوبتر است تصمیم بگیریم و این یعنی که همه نویسندگان این روزنامه اساساً و ذاتاً سوسیال شو نیست هستند. عدم توافق آنها با کائوتسکی، که جزوه اش تماماً به توجیه سوسیال شوونیسم بین المللی اختصاص دارد، در زمره خرده اختلافات درون سوسیال شوونیسم است. همه آنها به این جزوه کائوتسکی القابی نظیر "درخشان"، "جامع"، "از لحاظ تئوریک ارزشمند" اعطا کرده اند کسبیکه با چشم بصیرت به مسئله نگاه کند، نمی تواند متوجه این مطلب نگردد که هیئت تحریریه ناشه دلو اولابدینوسیله شوونیسم روسی را می شمارند و ثانیاً آماجیشان را برای عضو سوسیال شوونیسم بین المللی و تن دادن به آن نشان میدهند.

ناشه دلو در فصل "روسیه و خارج" دیدگاه پلخانف و آکسلرود را، که نویسندگان نشریه مذکور (بدلیل خوبی) تمایزی میان نشان قائل نیستند، نقل میکند. نکته خاصی که باز هم هیئت تحریریه (ص ۱۰۳) آنرا اعلام میدارد "تطابق نظرات" پلخانف و ناشه دلو "از بسیاری جهات" است. تصویر اوضاع از این روشنتر ممکن نیست. آن "جریان" قانونی که ناشه دلو نما پندگی میکند، از کل "بلوک بروکسل" که بگذریم واقعیتی مربوط به سالهای ۱۵-۱۹۱۰ روسیه است که تکامل اپورتونیستی خود را در نتیجه

هزاران رشته پیوند با بورژوازی لیبرال تحکیم و تکمیل نموده و انحلال طلبی را با سوسیال شوونیسم به کمال رسانده است. به برنامه حقیقی این گروه که در ژانویه ۱۹۱۲ از حزب ما اخراج گردید، حاوی مضمون بسیار مهم و جدی بود. افزوده گردیده: تبلیغ ایده هایی که طبقه کارگر را به حفظ و گسترش منافع و امتیازات ملی حاکم بورژوازی و زمینداران روسیه بزرگ حتی در صورت لزوم به قیمت جنگ فرامیخواند.

هدف واقعی، سیاسی فعالیت های قانونی گروه چخیدزه و فعالیت های غیرقانونی کمیته تشکیلات را کوشش بمنظور پرده پوشی همین واقعیت سیاسی به کمک عبارت پردازي "چپ" و ایدئولوژی شبه سوسیال دمکراتیک تشکیل میدهد. در قلمرو ایدئولوژی شعار "نه پیروزی - نه شکست"، و در قلمرو پراتیک مبارزه بر ضد انشعاب که بی اعتراف همه مقالات ایزوستیا شماره ۲ بخصوص مقالات مارتف، یونف و ما شینادزه از آن اشباع شده اند، اینست مشغله و برنامه (البته از دیدگاه اپورتونیستها) کا ملادرست "آشتی" با ناشه دلو و پلخانف. مقاله درباره "دفاع از کشور" به مثابه "وظیفه دمکراسی" از آقای الکسینسکی "انقلابی سابق" رادر "رج" شماره ۱۴۳ (۲۷- صفحه ۱۹۱۵) بخوانید، خواهید دید که مرید غیرتمند شوونیست امروزی پلخانف تماما به شعار "نه پیروزی نه شکست" تسلیم شده است. در واقع این شعار مشترک پلخانف، ناشه دلو، آکسلرود، کوسوفسکی، مارتف و سمکوفسکی است که البته (بدون هیچ شکلی!) در بین خود "خرده اختلافات کا ملامشروع" و "اختلافاتی در جزئیات" نیز دارند. از نظر ایدئولوژیک و بنیادی محتوی این برادری زمینه مشترک پذیرش شعار "نه پیروزی، نه شکست" است (به عنوان معترض باید گفت: کی پیروز میشود و کی شکست میخورد؟ آشکار است هر که باشد از حکومت های موجود، از طبقات، حا که معاصر می باشد) در حوزه سیاست های عملی، محتوی این برادری را شعار "اتحاد" یعنی اتحاد با ناشه دلو میسازد. این اتحاد به مفهوم تأیید این واقعیت است که در روسیه ناشه دلو به کمک گروه چخیدزه به هدایت سیاست های جدی (جدی) در معنای بورژوائی کلمه) ادامه دهد و فعالیت های جدی را در میان توده ها عملی سازد و در همان حال کمیته تشکیلات و شرکاء در خارج و مخفیان به خود

اجازه دهند تا به عبارت پردازی "چپ" خرده محافظه کارانه و شبه انقلابی بپردازند و از این قبیل. بگذار خیال بافی نکنیم! بلوک بروکسل که ناگهان سقوط کرد و ثابت نمود جزیریا کاری چیزی در بر ندارد درست به همین دلیل برای اختفای شرایط نفرت آوری سیاسی کنونی فوق العاده مناسب است. در ژوئیه ۱۹۱۴ به مدد قطعنامه های شبه چپ غیرالزام آور خودنا سازاریا و سوریا نارابوچایا گازتا را پنهان میساخت. در ژوئیه ۱۹۱۵ ادیگرا شری از "گردهم آیی دوستان" و "رونوشت جلسات" نیست، اما از قبل توافق اصولی میان "بازیگران" عمده پیرامون همدستی در اختفای سوسیال - ناسیونالیسم ناشه دیلو وجود داشت و پلخانف و آکسلرود، استعمال پاره ای جملات شبه چپ همین کار را میکنند. یکسال، سالی مهم و دشوار در تاریخ اروپا سپری شد. دیگر آشکار گردیده که دمل سیاست ملی لیبرال کارگری بیشتر احزاب سوسیال دمکرات اروپا را خفه کرده است. این امر در درون انحلال طلبی هم به کمال خود رسید ولی "دوستان" مانند موسیقی - دانان در "کوراتت" افسانه ای کویلو ف فقط جاهایشان را در دست - نوازندگان عوض کرده اند تا با سردون نغمه هایی دروغین همان ترانه - قدیمی: اتحاد! اتحاد! (با ناشه دلو) را ادامه دهند!

بخصوص نمونه ناشه اسلوو که در پاریس منتشر میشود برای جانبداران صادق "اتحاد" درس آموز است. ایزوستیای کمیته تشکیلات در شماره ۲، حمله مهلکی به ناشه اسلوو صورت داده بطوریکه مرده ناشه اسلوو (سیاسی بیافیزیکی، این چندان اهمیتی ندارد) تنها مسئله روز است. ایزوستیا، ناشه - اسلوو را بر احتی و با اعلام آنکه مارتف (کسی که ناگهان به اتفاق آرا توسط سمکوفسکی و آکسلرود احتلال) به خاطر آنکه پذیرفته دیگر عبارت غیر مودبانه - ای در باره مرگ "به پیش" برزبان نراند، خود را در مرکزیت کمیته تشکیلات یافت) و نتیجه خوب همکاران ناشه اسلوو که عمیقاً به کمیته تشکیلات گرایش داشتند "خطاهای خود را پذیرفته اند" و پذیرفته اند که "ساده لوحانه" (مارتف اینجا در نقش یک ساده دل کا ملاحظه و گوش بسته!) گمان میکردند ناشه اسلوو ارگان مشترک انترناسیونالیستهاست در حالیکه ناشه اسلوو براستی ثابت کرده "فرقه گرا" است و هم "بدنبال

انشعاب (به این قسمت بنوبه خود سمکوفسکی "آنا رکوسندیکا لیستی" را اضافه کرده است) جریانات "میبا شد و علاوه بر اینها نشریه سوسیال دمکرات لنین را مورد گذشت قرار میدهد."

همگان شاهد کوشش نا فرجام سه بخش ناشه اسلوو برای اتحاد در طی ۷ یا ۸ ماه اخیر بوده اند. آنها عبارت میشوند از: (۱) دوعضودست چپسی هیئت تحریریه (ناشه اسلوو شماره ۱۰۷) که صمیمانه به انترنا سئونالیسم علاقه نشان میداد بنوبه نشریه سوسیال دمکرات تمایل میورزیدند (به قطعنامه تهنیت که گروه ما در پاریس برایشان ارسال داشت درناشه اسلوو شماره ۲۲ نگاه کنید)، (۲) مارتف و اعضای کمیته تشکیلات (نیمه خوب)، (۳) ترتسکی کسی که هر قدر هم در اصول با سوسیال شوونیسیم در عدم توافق کامل باشد، با زهم با آنها در همه چیز عملاً موافق است. (و ضمناً در سایه "وساطت مملو از ظرافت" آیا این همان چیزی نیست که خودشان زبان دیپلماتیک میخوانند؟) گروه چخیدزه قرار دارد.

دوستانان صادق اتحاد با یدار خود بپرسند: چرا ناشه اسلوو مضمحل شد و تجزیه گردید؟ عادت شده است که انشعاب را با "سیاست" تنفر برانگیز "انشعاب گری" لنینیستهای مخوف وحشتناک توضیح میدهند (مقالات سمکوفسکی در ایوزوستیا شماره ۲ و آکسلرود درناشه اسلوو و غیره و غیره). بسا این وجود "لنینیستهای" مخوف هرگز همکارناشه اسلوو نبوده اند و به همین دلیل ساده هم نمیتوانسته اند آنرا منشعب ساخته و یا ترک کرده باشند. پس دلیل این انشعابات چیست؟ آیا اتفاقی بود؟ آیا به این دلیل نبود که اتحاد بین کارگران سوسیال دمکرات و ناکلان نفوذ بورژوازی (در حقیقت عمال بورژوازی لیبرال شونیست) که درناشه دولومترکزندنا ممکن و زیان آور است؟

بگذار علاقمندان به "اتحاد" در اطراف این مسئله بیاندیشند. در سوسیال دمکراسی اروپا، کاتوتسکی و هاوزه مشترکاً به همراه شخص برنشتین در محیط و شکل دیگری خواستار "اتحاد" این "تورپته ها" که احساس کرده اند توده بسوی چپ سوسیال دمکراسی گرایش پیدا کرده پیشنها صلح، صلحی با شرط ضمنی آشتی با زودکها را میدهند، برای آنکه در حرف سیاست "چهار آگوست" زاردر کرده باشند،

برای لاپوشانی شکاف میان سیاست‌سوسیال دمکراتیک و ناسیونال لیبرال - کارگری به عباراتی که هیچ الزام و تعهدی ایجاد نمیکنند (و مطمئناً حتی برای هیندنبورگ و جو فرهم ناخوشایند نیستند) درباره "صلح" (شعار صلح خیلی به این منظور مناسب است) و به‌رِدا فلاطونی الحاق طلبی و غیره توسل میجویند. برنامه کاتوتسکی و برنشتین تقریباً معین است. برنامه‌ایکه سوسیال شوونیستهای فرانسوی از پیوستن بدان، همانطور که در او مانیتِه آوای عبارت مشابهی بگوش میخورد، هیچ ابائی ندارند. بریتانیائیهای خوب مستقل کارگری از مصمم قلب چنین سوسیال شوونیستی را بشرط استتار با تعدادی متمم‌های چپ مورد گذشت قرار خواهند داد و در حال حاضر چنین به نظر میرسد که اعضای کمیته تشکیلات و تترسکی مقدراست که به‌جا رختی کاتوتسکی و برنشتین آویخته شوند.

ما این چرخش لیدر اپورتونیستها و لیدر ریاکاران شوونیست اردوی "رادیکال" به چپ را یک نمایش کم‌دی برای نجات آنچه در سوسیال دمکراسی ریشه دوانیده میدانیم. نمایشی که بوسیله خم‌کردن کمان به چپ با بهای ناچیز گذشت‌های در حرف نسبت به چپها میخواستند ناسیونال لیبرال کارگری را حفظ کند.

وضع عینی در اروپا از این قرار است: در میان توده‌ها سرخوردگی، نا-رضایتی، اعتراض، خشم و روحیات انقلابی در حال نضج است. روحیه‌ای که میتواند در درجه معینی از رشد با سرعتی باور نکردنی به عمل تبدیل شود. شیوه عملی طرح مسئله اکنون اینست: کمک به رشد و گسترش عمل انقلابی علیه بورژوازی و حکومت خودی یا ممانعت، کند کردن و خاموش ساختن روحیات انقلابی. برای رسیدن به هدف اخیر بورژوازی لیبرال و اپورتو-نیستها با هر گذشت لفظی نسبت به چپ، با هر تعداد از وعده‌ها در رابطه با خلع سلاح، صلح، رد الحاق طلبی، رفرمها از هر قبیل: هر چیزی که به تصور آید موافقت نشان خواهند داد. (و از جهت منافع اشان باید هم موافق باشند) اما فقط بشرط آنکه گسیختگی میان توده‌ها و رهبران اپورتونیست از میان برداشته شود و اگر بدینوسیله تداوم با زهم بیشتر هرگونه عمل جدی انقلابی-مها گردد.

ما به توده‌ها می‌گوئیم به هیچ برنامه پرهیا هوئی اعتما دنکنید، فقط به آکسیون انقلابی توده‌ای خودبر علیه حکومت و بورژوازی خودا تکا کنید چنین آکسیونی را پیش ببرید. بدون جنگ داخلی برای سوسیالیسم، بربریت را گریزی نیست و پیشرفت اروپا امکان ناپذیر است.

بعدالتحریر: این مقاله بیایان رسیده بود که مجموعه‌ای از مقالات زیر عنوان "جنگ" نوشته آقای پلخانف و انقلابی سابق "آقای آلکسینسکی و شرکاء بدستمان رسید. مجموعه‌ای از سفسطه و دروغ‌های سوسیال شونیستها که جنگ ارتجاعی غارتگرانه تزاریسیم را "عادلانه"، "دفاعی" و غیره جلوه میدهد. ما این نمونه ننگین خدمتگذاریه تزاریسیم را در اینجا ذکر کردیم تا توجه کسانی را که صدقانه ما یلند بفهمند چرا انترناسیونال دوم ور شکسته شد جلب کنیم. ضمنا توافق کامل این سوسیال شونیستها ی علنی هم با چخیدره و هم با کل گروه اوپراهمیت است. همچنین کمیته تشکیلات، تروتسکی، پلخا - نف و آکسلر و دوشرکاء طبعاً با گروه چخیدزه موافقت دارند چرا که سالها ست مهارت خود را در حمایت از این اپورتونیستها و خدمت به آنها ثابت کرده اند.

آقایان پلخانف و آلکسینسکی بی شرمانه در باره گروه سوسیال دمکرات کارگری روسیه در دوما که اکنون به سبیری تبعید شده دروغ می‌گویند. احتمالاً فرصتی دست خواهد داد تا با ذکر اسناد این دروغها را افشاء نمائیم.

سوسیال دمکرات شماره ۴۳

۲۶- ژولای ۱۹۱۵

۱ رزیابی شعار صلح

وینا آربایتزرایتونگ، ارگان مرکزی سوسیال دموکراتهای اتریش، در شماره ۲۷ ژوئن خود، اظهار نظر بسیار آموزنده‌ای را نقل میکند که در روزنامه حکومتی آلمان، نورد دوپچه آگلمیه انتشار یافته بود.

این اظهار نظر پیرامون مقاله‌ای بعمل آمده که بوسیله کوآرک یکی از سرشناس‌ترین و (فاسدترین) اپورتونیست‌ها حزب "سوسیال دموکراتیک" آلمان نوشته است، و در بخشی از مقاله چنین گفته است: "ما سوسیال دمو - کراتها آلمانی و رفقای اتریشی ما مکرراً اعلام داشته‌ایم که آمده‌ایم تا تماسهایی را (با سوسیال دموکراتهای انگلیسی و فرانسوی) بمنظور آغاز مذاکرات صلح برقرار کنیم. دولت امپراطوری آلمان در جریان این موضوع قرار دارد و تا کنون هم کمترین مانعی در سر راه ما ایجاد نکرده است."

"ناسیونال لیبرال" که یک روزنامه ناسیونال لیبرالی آلمانی است گفته است که این عبارات اخیراً دونوع میتوان تفسیر نمود. نخست آنکه حکومت هیچ گونه مانعی در سر راه "آکسیون سیاسی بین المللی" سوسیال دموکراتها، تا جائیکه از چهارچوب قانونی تجاوز نکنند و "برای دولت خطری در بر نداشته باشد" ایجاد نمیکند. روزنامه میگوید این امر از زاویه "آزادی سیاسی" کاملاً قابل درک است. دوم اینکه حکومت آلمان تبلیغ صلح بین المللی را "ولوتویحا" تأیید میکند و حتی به این تبلیغات بمثابه ابزارهای مناسبی جهت بنا گذاشتن یک پایه مقدماتی برای کاهش امکان صلح برخورد میکند. روزنامه ناسیونال لیبرال طبعاً تفسیر دوم را تفسیری پرت از موضوع میداند، روزنامه که در این مورد از حمایت رسمی دولت برخوردار است تا آنجا پیش میرود که میگوید: "دولت هیچ وجه اشتراکی با تبلیغات صلح بین المللی ندارد و تا کنون بر چنین تبلیغاتی چه از جانب سوسیال دموکراتها و یا میانگیرهای دیگر اعمال فشار نکرده است."

چه معصوم‌نمایی خنده آوری! اینطور نیست؟ چه کسی با ورخواهد کرد که دولت، آلمان، همان دولتی که نوشتن مطالب مربوط به مبارزه طبقاتی را در نشریه "به پیش" ممنوع ساخته، قوانین خشن نظامی بر ضد میتینگهای عمومی وضع نموده و برای پرولتاریا "بردگی نظامی" واقعی معمول داشته

است، چنین دولتی به پیروی لیبرالیسم مخفی " هیچ مانعی " بر سر راه این آقایان قرار ندهد و آیا کوارک و زودکوم، یکی یا هر دو در ارتباط دائمی با جنتمنها ی حکومتی نیستند؟

این هزار بار محتمل تر است که کوارک غفلتاً حقیقت را بیان داشت (یعنی تبلیغات ما وقتی شروع شد که سوسیال دمکراتها بطور مستقیم یا غیر مستقیم با دولت به تقاضا هم رسیدند) و سخنان او تنها بخاطر کتمان حقیقت " رسماً مورد تکذیب " قرار گرفت .

این درسی است برای عبارت پرستانی مانند تروتسکی (مراجعه کنید به شماره ۵۵ اناشه اسلوو) که تقابل ما با - از شعار صلح دفاع میکنند و بدون هیچگونه دلیلی در این گیرودار مدعی میشود که "هم جناح چپ" تحت همین شعار برای "آکسیون" متحد شده اند!! اکنون حکومت یونگری آلمان صحت قطعنامه ما را به ثبوت رسانیده (سوسیال دموکرات شماره ۴۰) که میگوید تبلیغ صلح هر آینه با " فراخوان به آکسیون انقلابی توده ای همراه نباشد" فقط میتواند " بذرتوهم بپاشد" و "پرولتاریا را به بازیچه ای در دستان دیپلوماسی سری کشورهای محارب" بدل سازد .

این موضوع موبمو به اثبات رسیده است .

تا چند سال دیگر تاریخ دیپلوماسی ثابت خواهد کرد که همه جایی - پورتونیستها و حکومتها بر سر پرگویی پیرامون صلح بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، تفاهم جود داشته است . و این مسئله تنها منحصر به آلمان نمیباشد . دیپلوماسی ممکن است این موضوع را پنهان کند ولی جنایت برملا خواهد شد .

هنگامی که چپ تحت شعار صلح دست به اتحاد زد، این کارشان درخور تشویق بود زیرا بدینوسیله گام نخستین را در اعتراض بر علیه شوونیسم برمی - میداشتند، درست همانگونه که اعتراض به نوع گاپونی - نخستین اعتراض ترس آلود کارگران بر علیه تزار بشمار میرفت . ولی از آنجا که چپها حتی امروز هم خود را به این شعار محدود ساخته اند (شعارها تکلیف رهبران سیا - سی آگاه هستند) آنان چپهای فرومایه و رذلی هستند و نتیجتاً با اندازه یک ارزن " آکسیون" در قطعنامه هایشان وجود ندارد و بازیچه ای هستند در دستان

زودکومها، سمباتها، هایدمانها، جوفها و هیندبورگها .
کسی که حتی امروز وقتی که دیگر شعرا ر صلح (بدون فراخواندن توده به
آکسیون انقلابی) در کنفرانس وین طبل رسوائی اش بصدا درآمده از درک
این نکته عاجز بماند، چنین فردی خیلی ساده، همراه با برنشتین، کائوتسکی
و شرکاء و دست در دست شایدمان (فوراشتانداآلمان - هیئت دبیران
آن) در فریب سوسیال شوونیستی مردم ولوندا نسته و غیر عامدانه شریک
میباشد .

تاریخ نگارش جولای و آگوست ۱۹۱۵

" مسئله صلح "

مسئله صلح بمثابه یک برنامه عمل فوری برای سوسیالیستها و در همین رابطه مسئله شرایط صلح نظر همگان را بخود معطوف داشته است. باید از " برنر توخت " بخاطر مساعی اش در طرح این مسئله، آنهم نه از دیدگاه خرده بورژوا ما بانه رایج بلکه از زاویه ای حقیقتا پرولتری و انترناسیونالیستی قدر دانی بعمل آورد. یادداشت هیئت تحریریه در شماره ۷۳ نشریه (" اشتیاق صلح " Friedensehnsucht) دایربراینکه سوسیال-دمکراتهای خواهان صلح در آلمان باید با سیاستهای دولت یونکر قطع رابطه کنند بسیار عالی و شایان توجه بود و همچنین حمله رفیق A.P. (در شماره های ۷۳ و ۷۵) این نشریه به " لفاظیهای دهان پرکن عبارت پردازان مفلوک (Wichtigtuerei machtloser Schönredner) که بیهوده در تکاپوی حل مسئله صلح از نقطه نظر خرده بورژوازی هستند، بسیار جالب بود. حال ببینیم سوسیالیستها این مسئله را چگونه باید مطرح نمایند. شعار صلح را میتوان هم در رابطه با شرایط معین صلح و هم اصولا بدون رابطه با هرگونه شرایطی، بلکه بمفهوم عام آن (صاف و ساده صلح Frieden ohne weiters عنوان کرد).

شق دوم علنا شعاری را مورد نظر دارد که نه تنها غیر سوسیالیستی است بلکه فاقد هرگونه مفهوم و محتوایی نیز میباشد. اکثریت مردم وحتى عناصری از قماش کیشنر، جوهر، هیندبورگ و نیکولای خون ریز، خواهان صلح به مفهوم عام آن هستند، زیرا همگی آنان خواهان پایان جنگند. گره کار اینجا است که هر کدام از آنها شرایط صلحی را معین میکنند که شرایطی امپریالیستی (به این معنا که برای سایر خلقها شرایطی یغما گرانه و اختناق آور است) و بنفع ملت "خود" او هستند. باید شعارهایی را پیش کشید که با تبلیغ و ترویجشان توده قادر شود تا میز فاحش و بی حد و حصر بین سرمایه داری (امپریالیسم) و سوسیالیسم را ببیند، و نه شعارهایی که هدف از طرحشان آشتی دادن دو طبقه متخاصم و دوشمی سیاسی متخاصم - بکمک یک فرمول دربردارنده امور بغایت متفاوت - باشد.

و در ادامه آمده است: آیا سوسیالیستهای کشورهای مختلف میتوانند

برسر شرایط معین صلح به وحدت دست یا بند؟ چنانچه جواب مثبت باشد، در اینصورت شرایط صلح بی تردید، با یدشنا سایی حق کلیه ملل را در تعیین سرنوشتشان و همچنین خودداری از هرگونه "الحاق طلبی" یعنی خودداری از نقض چنین حقی را در برداشته باشد. هرگاه این حق فقط برای برخی از ملل شناخته شود، در اینصورت شما مدافع امتیازات ملل معینی و نتیجتاً یک ناسوسیالیست و امپریالیست هستید و نه یک سوسیالیست. اما چنانچه چنین حقی برای کلیه ملل ملحوظ شود آنوقت دیگری المثل فقط بلژیک نمیتواند از چنین حقی برخوردار شود، بلکه باید این حق بکلیه خلقهای ستمدیده هم در اروپا (ایرلندیها، بریتانیای و ایتالیا، ~~در روس~~ و دانمارکیها در آلمان و پنجاه و هفت درصد جمعیت روسیه و قس علیهذا) و هم بملل خارج از اروپا یعنی کلیه مستعمرات تعمیم یابد. یا دآوری رفیق $A.P$ در این باب بما بسیار بجا و مورد است. بریتانیا و فرانسه و آلمان جمعاً دارای جمعیتی یکصد و پنجاه میلیونی هستند حال آنکه چهار ۸۴ میلیون جمعیت را در مستعمرات در زیر دست دارند! جوهر امپریالیستی جنگ، جنگی که بخاطر منافع سرمایه داران افروخته شده فقط در این نیست که جنگ مزبور با هدف تجا و زبه ملل نوپا و تکه پاره کردن مستعمرات برپا شده بلکه قبل از هر چیز در این واقعیت نهفته است که آنرا ملل پیشرفته ای راه انداخته اند که تعداد دکثیری از خلقهای دیگر (بسی) اکثریت جمعیت جهان را در قید دستم خود دارند.

سوسیال دمکراتهای آلمان که اشغال بلژیک را توجیه و یا با آن روی موافق نشان میدهند، حقیقتاً امپریالیست و ناسیونالیستند و نه سوسیال - دمکرات، زیرا که در واقع "حق" ستم بورژوازی آلمان (همچنین تا حدی کارگران آلمان) بر بلژیکها، آلسازیها، لهستانیها، سیاهان آفریقا و قس علیهذا هستند. آنان سوسیالیست نبوده، بلکه نوکران بورژوازی و همدست او در تاراج و چپاول ملل میباشند. سوسیالیستهای بلژیک که تنها خواستار رهایی بلژیک و پرداخت غرامت به آن هستند، نیز در حقیقت مدافع بورژوازی بلژیک میباشند. همان بورژوازی که به سرکیشه کردن ۱۵۰۰۰/۰۰۰

جمعیت کنگویی و کسب امتیازات و منافع در کشورهای دیگر ادامه میدهد. بکارگرفتن انواع و اقسام دسیسه چینی و دوزوکلک برای حفظ و تامین سود این سرمایه گذاریها " منافع ملی" واقعی " بلژیک پر عظمت" قلمداد میگردد. همین مسئله در مورد روسیه، بریتانیا، فرانسه و ژاپن آنهم در مقیاس بزرگتری مصداق دارد.

ادامه میدهد: اگر بخوایم خواست آزادی ملل تنها عبارتی میان تھی نباشد که فقط امپریالیسم و ناسیونالیسم در چند کشور معین را فراگیرد، در این صورت با پدید آمدن خواست برای کلیه خلقها و مستعمرات تسری یا بد. با این همه چنین خواستی اگر با یک رشته انقلابات در کلیه کشورهای پیشرفته همراه نباشد، رک و راست در سطح یک ادعای پوچ باقی خواهد ماند. بعلاوه این خواست بدون وقوع یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند تحقق نخواهد یافت.

آیا این بدان معناست که سوسیالیستها میتوانند به خواست صلح که از جانب توده های انبوه مردم سرداده میشود بی تفاوت بمانند؟ بهیچ وجه. شعارهای پیشاهنگ از نظر طبقاتی آگاه کارگران یک چیز است و حال آنکه مطالبات خود بخودی توده های یک چیز بکلی متفاوت دیگر، تمایل صلح خواهی یکی از مهمترین علائم بروز آغازه های یاس از دروغهای بمرزوازی پیرامون " جنگ جهانی" و " دفاع از میهن" و ترهات دیگری از این دست را، بطور واضح نشان میدهد. این علائم با یکدیگر در دقیقترین توجهات سوسیالیستها واقع شوند. با یکدلیه کوششها را جهت بهره گیری از این تمایل مردم به صلح بکار نداشت. و اما چگونه با ایداز این تمایل بهره برداری کرد؟ تائید شعار صلح و تکرار آن به معنی تشویق " لفاظیهای دهن پرکن" و یا (بدتر از آن لفاظیهای غالباریا کارانه) عبارت پردازان مفلوک در فریب مردم با این توهم است که گویا دول موجود و طبقات حاکم کنونی قادرند بدون " درس گرفتن" از یک سلسله انقلابات (و یا اینکه بدون برانداخته شدن) صلحی مطلوب و باب میل دموکراسی و طبقه کارگر اعطا نمایند. هیچ فریب و نیرنگی اینگونه به چشم کارگران خاک نمی پاشد و آنان را با یک دیدگراه کننده تر پیرامون فقدان تضاد عمیق ما بین سرمایه داری و سوسیالیسم آغشته

نمیسان؛ دوبردگی سرمایه داری را نمی آراید. خیر، ما با پیدا زعلاقمندی به صلح جهت تفهیم این مسئله به توده ها استفاده کنیم که منافع مورد نظرشان بدون رخ دادن یک رشته انقلابات قابل حصول نخواهد بود.

پایان جنگ، صلح در بین ملل، متوقف شدن غارت و تجاوز - این است ایده آل ما، ولی تنها سفسطه جویان بورژوازی می توانند توده ها را بدون فرا خواندن مستقیم و فوری ایشان به آکسیون انقلابی با چنین ایده آلی گمراه نمایند. زمینه برای چنین تبلیغاتی فراهم است و برای انجام چنین تبلیغاتی قطع ارتباط با اپورتونیستها، این متحدین بورژوازی گرچه بطور مستقیم (حتی در سطح مبادله اطلاعات با مقامات حکومتی) و چه بطور غیر مستقیم از فعالیت انقلابی جلوگیری میکنند ضرورت میبم دارد.

ونکته دیگر اینکه شعار حق ملل در تعیین سرنوشت را باید در رابطه با مرحله امپریالیستی سرمایه داری مطرح ساخت. ما طالب وضع موجودی طرفدارا تویی مبتذل بی طرفی در جنگهای بزرگ نیستیم. ما از مبارزه انقلابی بر علیه امپریالیسم، یعنی سرمایه داری جانبداری میکنیم. امپریالیسم عبارت است از مساعی مللی که بر تعداد دیگری از ملل بمنظور توسعه و تشدید ستمگری بر آنان و باز تقسیم مستعمراتی اعمال فشار میکنند.

به همین جهت است که امروزه مسئله تعیین سرنوشت ملل محور فعالیت سوسیالیستهای ملل ستمگر را تشکیل میدهد. سوسیالیستهای ملل ستمگر (بریتانیا، فرانسه، آلمان، ژاپن، روسیه و ایالات متحده آمریکا و قس علیهذا) که چنانچه حق ملل ستم دیده در تعیین سرنوشتشان را بر سمیت نشانند (یعنی حق جدایی را) و در راه آن پیکار نکنند، چنین اشخاصی حقیقتاً شوونیست اندونه سوسیالیست.

امروزه تنها چنین دیدگاهی میتواند بیک مبارزه صادقانه و پیگیر بر علیه امپریالیسم و بیک راه حل پرولتری ونه کوتاه بینانه و عامیانه درباره مسئله ملی بیانجامد. تنها چنین نظرگاهی می تواند بنده کار بست پیگیر اصل مبارزه بر علیه هر نوع ستمگری بر ملل منتهی گردد. و این بی اعتمادی در میان پرولتاریای ملل ستمگرو ستم دیده را زایل ساخته و به پیکار متحدان و انترناسیونالیستی آنان در راستای انقلاب سوسیالیستی (یعنی تنها

نظام تحقق دهنده برای کامل ملل) بمثا به راهی متمایز از توپمی مبتذل آزادی دول کوچک بطور کلی، در شرایط سرمایه داری، منجر گردد.

این نقطه نظری است که از جانب مایعنی سوسیال دموکراتهای روسیه که بگرد کمیته مرکزی حلقه زده اند اتخاذ شده و مارکس هنگامی که به پرولتاریا آموخت: "هیچ ملتی نمیتواند آزاد باشد اگر خود بر ملل دیگر ستم کند"، از همین زاویه حرکت کرد. و از همین زاویه خواستار جدایی ایرلند از بریتانیا شد. اگر سوسیالیستهای بریتانیا حق جدایی ایرلند را بر سمیت نشناسند، اگر سوسیالیستهای فرانسوی نسبت به ایتالیا، سوسیالیستهای آلمانی در قبال آژاس ولرن و سوسیالیستهای دانمارک نسبت به شلزویگ-ولهستان و سوسیالیستهای روسیه در قبال مسئله فنلاند و اوکراین، ولهستانیها نسبت به اوکراین و هکذا، همین رویه را دنبال میکنند. اگر کلیه سوسیالیستهای "قدرتهای بزرگ" یعنی قدرتهای بزرگ غارتگر چنین حقیقی را برای مستعمرات قائل نیستند، تنها بدین دلیل است که آنان حقیقتاً امپریالیستند و نه سوسیالیست. مضحک است چنانچه تصور کنیم مردمی که خود از ملل ستمگرند و در راه "حق تعیین سرنوشت ملل" نمی جنگند و قادر به اعمال سیاستهای سوسیالیستی هستند.

سوسیالیستها بجای سپردن این مسئله به عبارت پردازان سالوس که با عبارات و وعده هایی درباره امکان صلح دمکراتیک مردم را میفریبند، باید عدم امکان هر نوع صلح دمکراتیک بدون وقوع یک سلسله انقلابات و بدون برپا کردن جنگ انقلابی در هر کشور بر علیه دولت خودی را برای توده ها توضیح دهند. سوسیالیستها بجای اینکه میدان را برای سیاستمداران بورژوازی خالی کنند، تا با پیروگویی درباره آزادی ملل، توده ها را فریب دهند باید برای توده های ملل ستمگر این حقیقت را روشن سازند که آنان مادام که به ستمگری برخلقهای دیگر کمک میکنند، نمیتوانند به راهی خودا میدوار باشند. این است آن سیاست سوسیالیستی که باید به مثابه سیاستی متمایز از سیاست امپریالیستی در قبال صلح و مسئله ملی، در کلیه کشورها بکار بسته شود. این مشی حقیقتاً در بیشترین موارد با قوانین کیفری مربوط به خیانت بزرگ سازگاری ندارد. کما اینکه قطعنامه بال که اکثر

سوسیالیستهای ملل ستمگر بی شرمانه بدان خیانت کردند نیز با ایمن
قوانین کیفری سازگاری ندارد.

در این جا بحث بر سر انتخاب یکی از این دو راه است: سوسیالیسم یا
تسلیم به قوانین جوفری وهیندبورگ، مبارزه انقلابی یا نوکری در آستان
امپریالیسم. هیچ راه وسطی وجود ندارد. بزرگترین لطمات از جانب
نویسندگان ریاکارسیاست " راه وسط" به پرولتاریا وارد میشود.

تاریخ نگارش جولای و آگوست ۱۹۱۵

نخستین بار بدون امضاء در مجله

انقلاب پرولتری انتشار یافت.

امپریالیسم و سوسیالیسم در ایتالیا " یادداشت "

جهت روشن ساختن مسائلی که در نتیجه جنگ برای سوسیالیسم پدید آمده اند، بی فایده نیست نگاهی به کشورهای مختلف اروپا بیندازیم تا بدینوسیله تنوعات و خودویژگی های تصویر و نمای عمومی، بنیادی ضروری فی مابین این کشورها را از هم تمیزدهیم. بیان این تمایزات به روشن شدن و درک مطلب کمک میکند. با اینکه وجه تشابه ایتالیا و روسیه از هرکجای دیگر کمتر است، با این حال مقایسه امپریالیسم و سوسیالیسم در این دو کشور از جهات گوناگون فوق العاده جالب است.

هدف من از نوشتن مقاله حاضر اینست که اذهان را به مطالبی که پروفسور بورژوا - روبرتومیشل - در کتاب خود بنام امپریالیسم ایتالیایی مطرح ساخته و نیز به نکات عنوان شده در کتاب انترناسیونالیسم پاناسیونالیسم طبقاتی (پرولتاریای ایتالیا و جنگ اروپا) اثر یکی از سوسیالیستهای دیگر بنام کی باربونی معطوف سازم. این هر دو در آستانه وقوع جنگ در اروپا انتشار یافته اند. میشل کوهه بین که سطحی بودن و کوهه - بینی اش را در آثار دیگر خود نیز بیوضوح بنمایش گذاشته در حین برخورد با امپریالیسم و تحلیل از آن بندرت با جنبه اقتصادی آن تماس میابد. با این حال کتاب وی حاوی مطالب پرارزشی پیرامون منشاء امپریالیسم ایتالیایی و ایتالیا و گذاری میباشد که مضمون آنرا موضوع ماهیت عصر ما تشکیل میدهد، یعنی گذاری که در ایتالیا خود را بصورت تحول از دوران جنگهای آزادی بخش ملی به دوران جنگهای یغماگرانه امپریالیستی و ارتجاعی می نماید. ایتالیای انقلابی و دموکراتیک، یا ایتالیای بورژوا - انقلابی، همان ایتالیایی که یوغ اسارت اتریش را پاره کرد، ایتالیای دوران گسار ریالیدی، بلی همان ایتالیا، هم اکنون در برابر چشمان ما به ایتالیای ستمگر ملل و به غارتگری و اتریش، ایتالیای درنده و خشن و بالاخره ایتالیای تامغز استخوان ارتجاعی و بورژوازی و متجاوز بدل میشود که چشم طمع به سهمی از خوان یغما دوخته است.

البته میشل همانند هر پرفسور محترم دیگر به این موضوع واقف است که

چاکرمنشی اودر آستان بورژوازی که وی به آن نام "واقع بینی علمی" داده است، معنایی جز شرکت جستن در تقسیم آن قسمت از جهان که هنوز در دست خلقهای ضعیف باقی مانده " ندارد. (صفحه ۱۷۹) او با تخیل نظرات سوسیالیستهای مخالف سیاستهای استعماری را بمثابه "نظرات اتوپیک" رد میکند و استدلالات اشخاصی را تکرار میکند که معتقدند ایتالیا به دلیل تراکم جمعیت و کثرت مهاجرت از کشور " باید به دومین قدرت استعماری " بلافاصله پس از بریتانیا بدل شود. میشل با اشاره به انگلستان دلیلی (مخالف) را که میگوید ایتالیا کشوری است که چهل درصد جمعیت آن بیسوادند و حتی امروزه دچار امراض واگیر است رد میکند. او در پاسخ میگوید: آیا بریتانیا هم در گذشته، یعنی آنزمان که بورژوازی این کشور پیروزمندان پایه های قدرت استعماری اش را بنا مینهاد، با فئودالیسم و سیه روزی و با شهرهایی با محلات کثیف روبرو نبود؟

باید اذعان کرد که چنین استدلالی از نظر بورژوازی موجه و پذیرفتنی است. سیاستهای استعماری و امپریالیسم پدیده های ناسالمی نیستند بلکه اختلالات علاج پذیر (نظر کارل لوتسکی و سایر کوهت بینان نیز در این باره همین است) نظام سرمایه داری هستند، حال آنکه این اختلالات محصول اجتناب ناپذیر بنیادهای واقعی سرمایه داری می باشند. رقابت در میان واحدهای منفرد تولیدی ناگزیر ورشکستگی این یا آن بنگاه را در پی خواهد داشت، رقابت در بین کشورها نیز از چنین قاعده ای مستثنی نیست، رقابت هر یک از این کشورها را در برابر انتخاب یکی از راه های زیر قرار میدهد: یا از قافله ترقی واپس بماند و خطر بدل شدن بیک بلژیک ثانیه را بجان بخرد و یا راه ویران ساختن و فتح سایر کشورها را در پیش بگیرد و نتیجتاً راهش را برای ورود در صف " قدرتهای بزرگ" هموار نماید.

امپریالیسم ایتالیا بعلافت فئودالکت حاکم بر آن و تنگدستی شدید مهاجرین آن به " امپریالیسم تهیدستان " لقب گرفته است. آرتور و بریولا (شونیست ایتالیائی که تفاوتش با رقیب پیشین او فقط در این بود که کمی زودتر از او سوسیال شوونیسمش را - که از راه شبه آنا رشیسم خرده بورژوازی بدان رسیده بود - و نه از راه اپورتونیسم خرده بورژوازی - بروز دادند) کتاب خود

تحت عنوان جنگ تریپولی (سال ۱۹۱۲) چنین نوشت: " تردیدی نیست که ما نه فقط درگیر جنگ با ترکها هستیم، بلکه همچنین علیه دسایس، تهدیدات پول و ارتشهای اروپای توانگر در حال جنگیم، اروپایی که نمیتواند هر نوع حرکت و یا سخنی را که ذره‌ای هژمونی آهنیش را است کند، تحمل نماید. " (صفحه ۹۲). همزمان با اظهارات فوق کورا دینی رهبرنا سیونالیستهای ایتالیایی اعلام داشت: " همانگونه که سوسیالیسم راه آزادی پرولتاریا از چنگال بورژوازی بود، ناسیونالیسم نیز برای ما راه نجات از چنگال فرانسه، آلمان، بریتانیا، آمریکا و شمالی و جنوبی میباشد، که در حکم بورژوازی ما هستند. " هر کشوری که از نظر مستعمرات، سرمایه و نیروی برتری داشته باشد، " ما را " از امتیازات معین، سودهای معین و فوق سودهای معین محروم میسازد. همانگونه که در بین اشخاص سرمایه دار، فوق سودها نصیب کسانی میشود که نسبت به خدمت متوسط، ماشین آلات پیشرفته تری دارند و یا اینکه از انحصارات معینی برخوردارند، در مورد ملتها هم بطریق اولی این قاعده صادق است. یعنی ملتی که نسبت به سایر ملل از لحاظ اقتصادی در وضعیت برتری قرار دارد فوق سودها را تصاحب میکند. بورژوازی بنا بر اساس خصلت خود بخاطر کسب امتیاز و منافع و سرمایه ملی همیچنگد و توده ها و فکار عمومی را (بکمک لابیولا و پلخانف) با قالب کردن مبارزه امپریالیستی بمنظور بدست آوردن " حق " چپاول کشورهای دیگر بجای جنگ رهایی-بخش ملی، میفریبد.

قبل از جنگ لیبی، ایتالیا " به غارت سایر ملتها " لاقلاً در ابعاد گسترده دست نمیزد. آیا این یک بی اعتنائی غیر قابل تحمل نسبت به غرور ملی نیست؟ ایتالیاییها در مقایسه با سایر ملتها، مظلوم واقع شده، و تحقیر گردیده اند.

میزان مهاجرت از ایتالیا طی دهه هفتاد قرن گذشته سالانه ۱۰۰۰۰ نفر و در حال حاضر بین ۵۰۰،۰۰۰ تا ۱۰۰۰،۰۰۰ نفر است. این مهاجرین جملگی در زمره گدایانی هستند که بدون هرگونه اغراق، از دیار خود آواره شده اند. این مهاجرین نیروی کار آن بخشهایی از صنعت را فراهم میسازند که نازلترین دستمزدها را میپردازند. این توده های کارگر، در پیرامون ترین،

فقیرترین و کثیف‌ترین محلات شهرهای آمریکایی و اروپایی زندگی میکنند. تعداد ایتالیا ثیهای خارج از کشور که در سال ۱۸۸۱ یک میلیون نفر بود در سال ۱۹۱۰ به ۵۵۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. اکثریت هنگفت این توده‌ها در کشورهای غنی و "کبیر"ی بسر میبرند که به ایتالیا ثیها به دیده خام‌ترین، غیرماهرترین فقیرترین و بی‌دفاعترین توده کارگری مینگرند. آن دسته از کشورهای که از کار ارزان ایتالیا ثیها منتفع میشوند عبارتند از: فرانسه در سال ۱۹۱۰، ۴۰۰۰۰۰ (در سال ۱۸۸۱، ۲۴۰۰۰۰)، سوئیس ۱۳۵۰۰۰ (۱۸۸۱، ۴۱۰۰۰)، اتریش ۸۰۰۰۰ (۱۸۸۰، ۴۰۰۰۰)، آلمان ۱۸۰۰۰۰ (۱۸۸۱، ۷۰۰۰۰)، ایالات متحده ۱۷۷۹۰۰۰ (۱۸۸۱، ۱۷۰۰۰۰)، برزیل (۱۵۰۰۰۰۰) (۱۸۸۱، ۸۲۰۰۰۰)، آرژانتین ۱۰۰۰۰۰۰ (۱۸۸۱، ۲۵۴۰۰۰) نفر.

فرانسه "پر عظمت" که ۲۵ سال پیش در راه آزادی می‌جنگید و جنگ فعلی - اش را نیز یک جنگ دفاعی مینامد، و برده داران بریتانیا بی‌کی که جنگشان را جهت کسب "حقوق استعماری" یک جنگ رها بی بخش معرفی میکنند، صدها هزار کارگر ایتالیا بی‌درد را در مناطق واقعاً گتوما نندی اسکان داده‌اند. خردمپور ژوازی این ملت "کبیر" تمام هم خود را بکار میبرد تا بهر طریق ممکن این توده‌های کارگر را منزوی ساخته و مورد آزار و تحقیر قرار دهد. ایتالیا ثیها از روی تحقیر لقب "ماکارونی" گرفته‌اند (خواننده روسیه بزرگ حتماً بخاطر دارد، که دادن القاب تحقیر آمیز به غیر روسها بی که زادگاه متفان و تشان آنانرا از متعلق بودن به ملت مسلط محروم ساخته است در کشورمان امری رایج است. و این ابزاری است که هم برای ستم بر روسها و هم ستم بر خلقهای غیر روس در خدمت پرشکویو بیچاره قرار دارد.) در سال ۱۸۹۶ فرانسه، آن ملت کبیر، قرارداد بی‌ایتالیا منعقد ساخت که بموجب آن کشور دوم متعهد میگردید که تعداد مدارس ایتالیا بی را در تونس افزایش ندهد! از آن زمان تا کنون جمعیت ایتالیا بی تونس شش برابر گردیده است. تعداد ایتالیا ثیها در تونس ۱۰۵۰۰۰ است ولی در مقابل تعداد فرانسویان مقیم این کشور ۳۵۰۰۰ نفر میباشند، تعداد زمین داران کشور اولی تنها ۱۷۶ نفر و مساحت اراضی شان در مجموع هشتاد و سه هزار هکتار بود، در حالیکه شمار زمین داران کشور دوم ۳۹۵ نفر بوده و هفتصد هزار هکتار زمین را در آن مستعمره در اختیار داشتند. چگونگی می‌توان با

لابریولا و سایر " پلخانویستها " ی ایتالیائی که ایتالیا را " مستحق " داشتن مستعمره در تریپولی و تحت ستم قرار دادن اسلاوهای دالماسی و لت و پسا ر کردن آسیای صغیر میداننده موافق نبود؟ بیسولاتی رهبر حزب رفرمیست، هم درست بسیاق پلخانف که از جنگ " آزادی بخش " روسیه بر علیه مساعی آلمان بمنظور تبدیل روسیه بیک مستعمره حمایت میکند، هیا هوئی علییه "نجا و ز سرمایه خارجی" (صفحه ۹۷) یعنی سرمایه آلمان در لومباردی، سرمایه انگلیس در سیسیل، فرانسه در بیا سنتینو، بلژیک در بنگاهای ماشین و غیره و غیره راه انداخته است.

مسئله با صراحت و رک و بی پرده مطرح گردیده است، باید اذعان داشت که جنگ اروپا به این خاطر که صدها میلیون نفر از ملل مختلف را در برابر انتخاب یکی از راههای زیر قرار داده، خدمت بزرگی به بشریت انجام داده

* نقل رابطه بین استحاله ایتالیا به یک کشور امپریالیستی و توافق دولت با اصلاحات انتخاباتی فوق العاده آموزنده است. دولت شمار رای دهندگان را از ۳۲۱۹۰۰۰ به ۸۵۶۲۰۰۰ نفر افزایش داد، بعبارت دیگر، تقریباً حق رای عمومی را معمول داشت. پیش از جنگ تریپولی، جیولیتی که مجری رفرم بود، بشدت با آن بمخالفت برخاست. میشل میگوید " انگیزه تغییر مشی دولت و احزاب میانه رو اسانگیزه ای میهن پرستانه بود. کارگران صنعتی و اقشار پائینی با وجود نفرت آگاهانه ای که از سیاست استعماری داشتند، با این همه برخلاف انتظار همگان، با رعایت نظم و دیسیپلین و با فرمانبرداری کامل بر علیه ترکها جنگیدند. اسلاوها (پرولتاریا و توده های خرده بورژوا) نیز در برابر سیاست دولت را - سیاستی که بخاطر انگیختن استقامت و پشتکار پرولتاریا در این راه درخور تقدیر است - همین رویه را اتخاذ کردند. رئیس شورای وزیران در پارلمان اعلام داشت که کارگرای ایتالیائی بخاطر رویه میهن پرستانه اش در قبال جنگ لیبی بکشورش ثابت نمود که از بالاترین درجه بلسوغ سیاسی برخوردار است. فردی که حاضر است جانش را در راه یک آرمان والا فدا سازد، چنین فردی بمثابه یک رای دهنده نیز لیاقت آنرا دارد که از منافع کشورش دفاع نماید، و بنا بر این حق دارد از دولت خواستار " حقوق کامل

است، یا با ننگ و قلم، مستقیم و غیر مستقیم و به روشی که ممکن است از ملت سلطه‌گر و بطور کلی از امتیازات ملی و همچنین امتیازات و نیز دعاوی — سورژوازی " خودی " دفاع نمایند، یعنی به حامی و نوکران تبدیل شوند، یا اینکه از هر مبارزه‌ای و بویژه از تصادمات مسلحانه‌ای که بخاطر حفظ امتیازات ملت، سلطه‌گر رخ میدهند، با آکسیون انقلابی پرولتاریای از نظر بین المللی متحد در جهت رسوا ساختن و برانداختن دولت و در درجه اول دولت خودی بهره برداری کند، هیچ راه وسطی وجود ندارد، و بعبارت دیگر کوشش برای اتخاذ یک موضع وسط در حقیقت امر معنایی جز جانبداری آشکار از — سورژوازی امپریالیستی ندارد.

جزوه باربونی اساساً تمام همش را صرف پرده‌پوشی راه حل دوم میکند. باربونی نیز عیناً مانند آقای پوترسف ضمن گرفتن یک ژست انترناسیونالیستی، چنین استدلال میکند: باید معین ساخت که پیروزی کدامیک از طرفین از نظر بین المللی برای پرولتاریا با صرفه‌ترو زیانبارتر است، و البته همین کار را در مورد اتریش و آلمان انجام داده است، باربونی با روحیه‌ای کاملاً کثوتسکیستی رسماً به سوسیالیستهای ایتالیائی پیشنهاد می‌کند که طی بیانیه‌ای مسئولیت و منافع مشترک کارگران کلیه کشورها — البته در صدر آنها کشورهای متحارب — را اعلام دارند، محکومیت‌های بین — المللی را معین کنند. یک برنامه صلح بر اساس خلع سلاح و استقلال ملی کلیه ملل و از جمله حق تشکیل " اتحادیه ملل جهت تضمین متقابل تمامیت ارضی و استقلال یکدیگر " را اعلام دارند (صفحه ۱۲۶) و زیر نام چنین اصولی است که باربونی اعلام میدارد میلیتاریسم یک پدیده " انگلی " نظام سرمایه —

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

سیاسی " بشود. (ص ۱۷۷) وزیران ایتالیائی سخنوران فصیحی هستند! و سوسیال دمکراتهای " رادیکال " آلمانی از این جهت دست آنها را از پشت بسته اند، این سوسیال دمکراتها استدلال زیر را مرتباً وارد زبان دارند، " از طریق کمک شما در تالان کشورهای خارجی دینمان را نسبت بشما ادا کردیم، در حالیکه شما نمی خواهید در پیروس حق رای عمومی اعطا کنید " .

داری است که "وجودش ابد ضرورتی" ندارد. و یا اینکه آلمان و اتریش به "امپریالیسم میلیتاریستی" آلوده اند و سیاستهای تجا و زکارانه آنان "یک تهدید دائمی برای صلح اروپا بشمار میرود" و یا اینکه آلمان "پیوسته پیشنها دات روسیه و بریتانیا و فلان و بهمان کشور را برای محدود ساختن تسلیحات (و چیزهایی از این قبیل) رد کرده است" و یا اینکه حزب سوسیالیست ایتالیا با یدمحامت خود را از ورود ایتالیا به جنگ در کنار اتحاد مثلث در فرصت مناسب اعلام دارد. آنچه که در این میان مجهول مانده اصولی است که بر اساس آن امپریالیسم بورژوازی بریتانیا بر امپریالیسم بورژوازی آلمان رجحان می یابد. رشد اقتصادی آلمان در قرن بیستم از سایر کشورهای اروپایی سریع تر بوده، در حالیکه در تقسیم مستعمرات به بدترین شیوه "مظلوم" واقع شده است. از طرف دیگر در بریتانیا آهنگ رشد اقتصادی بسیار کند بوده ولی برعکس مستعمرات وسیعی را در خارج از اروپا بچنگ آورده است. این کشور اغلب از شیوه های سرکوبی استفاده میکنند که از لحاظ وحشیانه بودن دست کمی از شیوه های آلمانی ندارند. این کشور با استفاده از شرکتهای سرشار خود، میلیونها سرباز از کشورهای قاره های گوناگون را برای غارت اتریش و ترکیه و قس علیهذا، اجیر میسازد. انترناسیونالیسم باربونی ما هیتا تفاوتی با انترناسیونالیسم کائوتسکی ندارد. این انترناسیونالیسم درست مانند انترناسیونالیسم کائوتسکی جز دفاع لفظی از اصول سوسیالیستی بمثابه پوشش ریاکارانه ای که بورژوازی یعنی بورژوازی ایتالیا خود را در پشتش پنهان میسازد، مفهوم دیگری ندارد. نباید از نظر دور داشت که با اینکه باربونی کتاب خود را در سویس آزاد منتشر ساخته (در آنجا فقط نییم خط از صفحه ۷۵ کتاب که از قرا معلوم، مربوط به انتقال از اتریش به سویس، مشمول سانسور گردید) لازم ندیده که در این کتاب ۴۳ صفحه ای ذکری از اصول عمده بیانیه بال بمیان آورد و یا آنها را مسئولانه مورد تحلیل قرار دهد. و از سوی دیگر باربونی، با شور و حرارت تمام، از انقلابی پیشین روس یعنی کروپوتکین خرده بورژوا آنارشیزست و پلخانف سوسیال دمکرات کوتاه بین که هر دوی آنان هم اکنون بوسیله کل بورژوازی فرانکو فیل به تباهی و ابتدال کشیده شده اند بدون توجه به سفسطه های ماهو ضدونقیض آیندو، نقل قول می آورد. و لسی در ایتالیا آزادیهای سیاسی به سهولت بیشتری پرده از رخسار این سفسطه ها

برمیگیرد و با مایه‌های بیشتری موضع و جایگاه واقعی باربونی را به مثابه عامل سرسپرده بورژوازی در درون اردوگاه کارگران بر ملا میسازد.

باربونی از "فقدان" روحیه انقلابی واقعی در درون سوسیال دمکراسی آلمان (عینا به سیاق کائوتسکی) اظهار تاسف میکند، و با حرارت از کارل لیبکنشت (درست همانگونه که مورد تمجید سوسیال شوونیستهای فرانسوی که از سیاست یک با مود و هواپیروی میکنند، قرار گرفته) تمجید میکند. ولی حساب شده و عامدانه اعلام میدارد که "هیچ سخنی از ورشکستگی انترناسیونال نمیتوانند در میان باشد" (صفحه ۹۲) و یا اینکه آلمانها علیرغم محکومیتشان بخاطر دفاع از میهن خودی، به انترناسیونال خیانت نکردند (صفحه ۱۱۱)، باربونی در پوشش تقدس نمایی کائوتسکیستی ولی توأم با آمیزهای از فصاحت رومی اعلام میدارد که انترناسیونال حاضر است (پس از پیروزی بر آلمان) "آلمانیان را درست همانگونه که مسیح یک لحظه سوءظن را بر پرتربخشید" مورد بخشش قرار دهد. جراحات عمیق وارده بوسیله امپریالیسم میلیتاریستی راباه فراموشی سپردنشان التیام بخشد و دست صلحی شرافتمندانه و مبتنی بر برادری بسوی آلمانیها دراز کند. (ض ۱۱۳)

یک صحنه رقت انگیز! باربونی و کائوتسکی - احتمالاً با کمک و همدستی کوسوفسکی و آکسلرود یکدیگر را مورد بخشش قرار میدهند!

باربونی در حالیکه از کائوتسکی، گرومیدی، پلخانف و کروپوتکین، رضایت کامل دارد، از حزب کارگر سوسیالیست خود در ایتالیا دل خوشی ندارد. او گله مندانه میگوید: "برحزبی که پیش از جنگ این خوش اقبالی را داشت که شرر فرمیستهای نظیر بیسولاتی و شرکاء را از سر خود کوتاه کند، اکنون جوی حاکم گردیده که نفس کشیدن در آن غیر ممکن است" (صفحه ۷) چنین فضایی را کسانی ایجاد کرده اند که مانند باربونی با شعار "بیطرفی مطلق" (بخوان با مبارزه قاطعانه بر علیه کسانی که از پیوستن ایتالیا به جنگ دفاع) موافق نیستند. باربونی نگویند بخت با آزدگی گله میکند که در حزب سوسیالیست کارگری ایتالیا به اشخاص نظیر اوبرچسب "روشنفکران" و "انفرد منشانی" که از توده‌ها بریده شده‌اند و "اعمال بورژوازی در میان مردم" و افرادی که از راه راست سوسیالیسم منحرف شده اند زده میشود. باربونی، خشمگینانه

میگوید: " حزب ما بیش از آنچه به آموزش توده ها بپردازد، از خود تعصب بخرج میدهد" (ص ۴)

یک آهنگ فدیمی! نوع ایتالیایی، آهنگ مشهور انحلال طلبان واپور-تونیسهای روسی، آهنگی که " شوراندن " توده ها را بر علیه سوسیالیستهای عزیزنا شازاریا و کمیته تشکیلات و گروه دوما ی " چخیدزه " عوام فریبی بلشویک-های اهر بمنی میخواند ولی این اعتراف سوسیال شوونیست ایتالیایی چقدر بی ارزش است: آنهم در کشوری که چندین ماه پلاتفرم سوسیال شوونیستها و انترناسیونالیستهای انقلابی در معرض برخورد بوده و طرفین آزادانه میتوانند تحول آنها به جروب بحث بپردازند و توده های کارگر، یعنی پرولتاریای ارلحاظ طبقاتی آگاه، بطرفداری از اولیها برخاست و روشنفکران خرده-بورژوا و واپورتونیستها نیز به صف دومیها پیوستند.

باربونی با روحیه ای به تمام معنا پلخانفی و آکسلرود منشا نه میگوید: بی طرفی، یک خودخواهی کوتاه بینانه هست و از عدم درک اوضاع بین المللی ناشی میشود، این به معنی تبدیل شدن به یک بلژیک و نیز به معنی "غیبت گزایی" است و غیبت گزایی و عدم حضور هم همیشه نادرست بوده است. اما چون در ایتالیا دو حزب فعالیت قانونی دارند، یکی رفرمیست و دیگری حزب کارگر سوسیال دموکرات، و چون در این کشور نمی توان با پوشاندن برهنگی پاترسوفها و چرنوفها و لوتیسکه ها با (برگ انجیر) گروه دوما چخیدزه یا کمیته تشکیلات توده ها را فریفت، نتیجتاً باربونی ناچار میشود صریحاً اعترافات زیر را بعمل آورد:

" من در فعالیت های سوسیال رفرمیستها جوهر انقلابی بیشتری می بینم تا فعالیت های سوسیال انقلابیون رسمی، چه اولیها سریعاً اهمیت عظیمی را که این تغییر وضعیت سیاسی (در نتیجه پیروزی میلیتاریسم آلمان) در سرنوشت مبارزه ضد سرمایه داری خواهد داشت درک کردند و در نتیجه قاطعانه به حمایت از اتحاد مثلث برخاستند، در حالیکه دومیها بسان یک لاک پشت خود را در لاک " بیطرفی " مطلق پنهان ساختند. (صفحه ۸۱)

و اما در رابطه با این انحراف ارزشمند: وظیفه ای که برای ما می ماند این است که از تعدادی از رفقای آشنای با جنبش ایتالیا بخواهیم تا

اسنادوما تریال انبوه و بغایت جالب دوحزب ایتالیا را گردآوری کرده و بطور سیستماتیک تحلیل نمایندتا روشن شود، چه طرفی، به اتکاء بر کدام اقشار و عناصر اجتماعی و بیاری کی و با چه استدلالاتی از سیاست "پرولتاریای انقلابی ایتالیا دفاع کرده است و چه طرفی به نوکری بورژوازی امپریالیستی کمر بسته است. هر قدر که این اسنادومدارک در کشورهای مختلف بیشتر جمع آوری شوند، بهمان نسبت نیز پرولتاریای از نظر طبقاتی آگاه، به وضوح بیشتری به حقیقت علل و اهمیت اضمحلال انترناسیونال دوم پی خواهند برد.

در نتیجه باید متوجه این نکته بود که باربونی وقتی که خود را با یک حزب کارگران طرف می بیند میکوشد تا با سفسطه غریزه انقلابی کارگران را بازی بگیرد. او سوسیال انترناسیونالیستهای ایتالیا را که واقعاً با جنگی که بخاطر منافع امپریالیستی بورژوازی ایتالیا شعله ور شده مخالفت میکنند، هواداران بیطرفی جیونانه و بعنوان تمایل به پنهان شدن از دهشتهای جنگ معرفی میکند. او میگوید "مردمی که با خوف از دهشتهای جنگ پرورده میشوند" این مردم "احتمالاً از دهشتهای انقلاب نیز خواهند ترسید" ص ۸۳ و همراه با این کوشش نفرت آوری که میخواستند با انقلابی برخورد بیوشد به اشاره کاملاً رزشمندی به سخنان "رک و بی پرده" وزیر سالاند را برمیخورد - ریم که اظهار داشت: "نظم بهر قیمت برقرار خواهد شد" و هر کوششی جهت برآه انداختن اعتصاب عمومی بر ضد بسیج جنگی تنها به "خونریزی بی ثمر" منجر خواهد شد. "ما نتوانستیم از جنگ (لیبی) جلوگیری کنیم و توانمان برای جلوگیری از جنگ بر علیه اتریش از آن هم به مراتب کمتر خواهد بود" ص ۸۲

باربونی مانند کائوتسکی، گونف و کلیه اپورتونیستهای دیگر عا مدانه و حسابگرانه نقشه احمقانه "خنثی کردن فوری جنگ" را با ردیلانه ترین قصد فریب بخش معینی از مردم، به انقلابیون منتسب میسازد و آنها را متهم میکند که بدین طریق به بورژوازی امکان میدهند تا در مناسبترین فرصت آنان را از پای درآورد. او بدینوسیله میکوشد تا از وظیفه ای که کنگره های اشتوتگارت و بال صریحاً معین کرده اند یعنی استفاده از بحران انقلابی برای تبلیغ و تدارک آکسیون انقلابی توده ای طرفه رود. والا بر باربونی مثل آفتاب روشن است که اروپا در یک لحظه انقلابی بسر میبرد.

در اینجا لازم میبینم روی نکته ای ولو برای خواننده کسالت آور باشد
فشاری کنم. زیرا بدون ایده روشنی از آن نکته اوضاع سیاسی کنونی را نمی
توان بدرستی ارزیابی کرد. آن نکته اینست: ما در یک دوران انقلابی بسر
میبریم یک دوران برجامعه، دوران عمل، دورانی که دیگر مسئله ما، مسئله
طرح ایده ها، تدوین برنامه، و تعیین خط حرکت سیاسی، برای آینده نیست
بلکه مسئله بکار بردن یک نیروی زنده و پویا برای رسیدن به نتیجه در عرض
چند ماه و احياناً چند هفته می باشد. در یک چنین شرایطی دیگر فلسفه با فسخ
بر سر آینده جنبش پرولتاریا دردی را دوا نمیکند. بلکه در موقعیت فعلی باید
به تحکیم و تقویت دیدگاه پرولتاریا پرداخت. سفسطه ای دیگر در لفافه انقلاب
گری! سفسطه ای از این قرار: چهل و چهار سال پس از کمون پاریس، و پیس
از نیم قرن تجمع و تدارک نیروهای توده ای طبقه انقلابی اروپا، در این بره
از زمان که اروپا یک دوره فاجعه آمیز را میگذرانند، باید به این بیانندیشدک
چگونه سریعاً به نوکربورژوازی ملی خود تبدیل گردد چطور آنرا در نهب و غارت
تجاوز، به هلاکت رساندن و مسخر کردن سایر خلقها مدنماید، و چگونه از
انداختن تبلیغات مستقیم انقلابی، در یک مقیاس توده ای و تدارک آکسیون
انقلابی روی برتابد.

برابر متن کمونیست ژورنال منتشر شده
است.

کمونیست شماره ۱ و ۲ - مورخه ۱۹۱۵
امضاء لنین